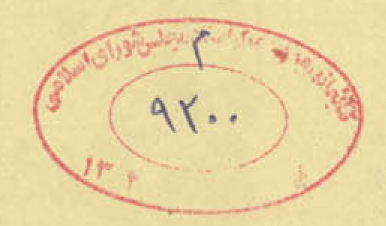
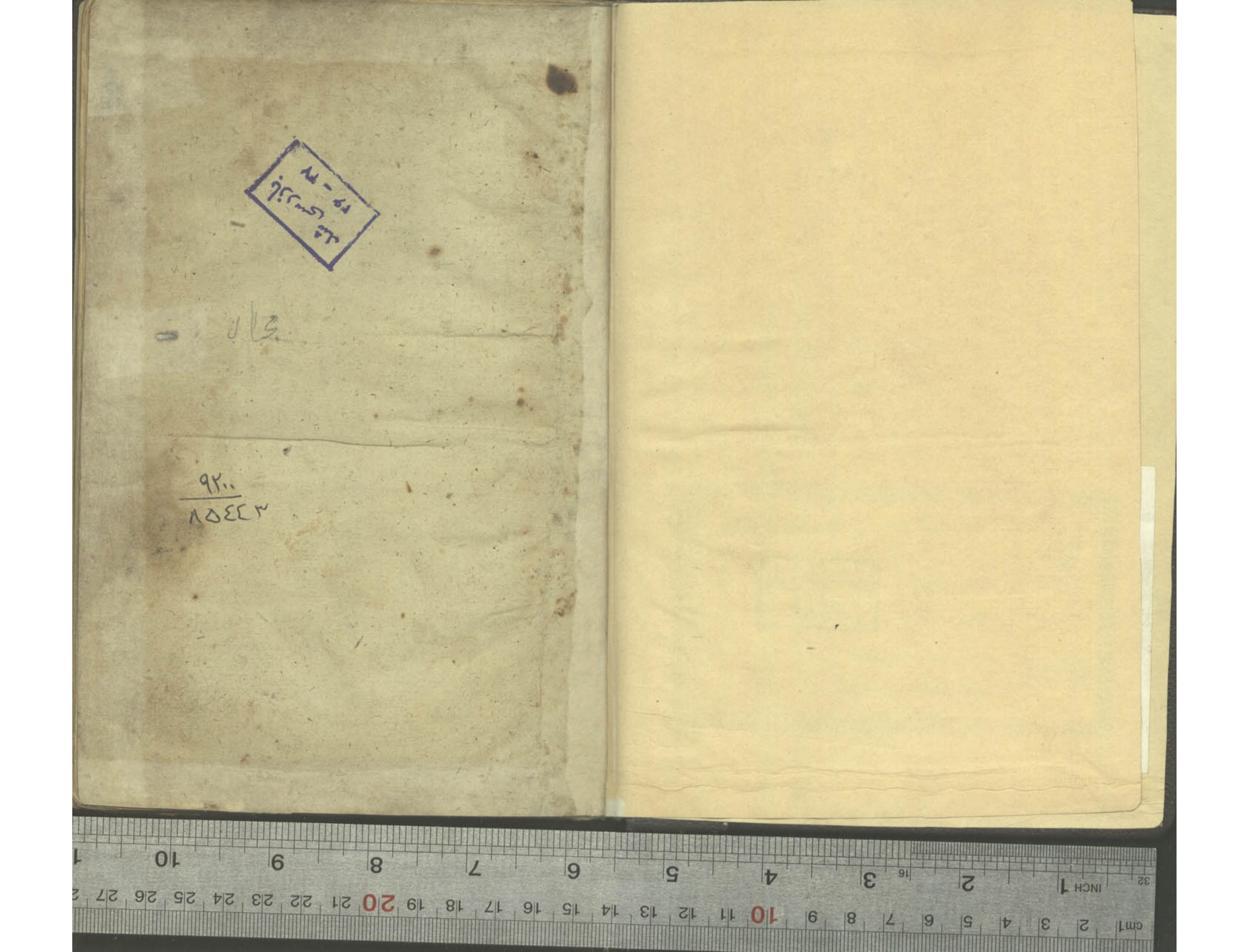

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۹۲۰۰



بسم الله الرحمن الرحیم

یا علی مدد

هزاران حمد کز حامد آید حصول	بر آنکس که فیضش باشد وصول
مربی اشیاء در عالم است	نگارنده صورت آدم است
پس از حمد حق باد از ما درود	بر احمد حبیب خدای ودود
و بر آل اطهارش از ما ثنا	که هستند بر انس و جن مقتدا
پس از حمد صلوات سازم بیان	بتوفیق پروردگار جهان
به بحر معانی شناور شوم	گهرها بهل برون آورم
مرادم ثنا از گهر آبدار	ثنای جناب طریقت مدار
سواد ثنا دیده را نور شد	چو در چهره نامه منظور شد
خطش چهره آرای دفتر بود	نقط غیرت خال دلبر بود

بود خامه ام مشکین از ثنا	بود نامه ام رشک دشت خطا
به گلزار وصفش چو بلبل شوم	شکفته در این شوق چون گل شوم
شکر خاید طوطی نطق من	ز لطف ثنایش بهر انجمن
بود موجه مهر چه دربار نور	ز زرگرشی بدل جای نزد گرود

والقمر البروج والنجابه والنقابه والعزو والاقبال والاجلال صدر نشین بزم و زیب اورنگ تحقیق المستغنی عن التوصیف عالیشان رفیع القدر والمکان طوطی شیرین مقال دانشوری و قافیه سنج محافل هنروری و نکته پرداز مجالس سخنوری و غنچه بوستان گلگ پروری و مداح آل مصطفوی و چاکر خاندان مرتضوی زبدة العارفین و عمدة السالکین سرکار سلطان طریقت اعنی جناب طریقت مدار حبیب عجم اعلا الله مقامه و جعل الجنة و مسکنه

بسم الله الرحمن الرحیم



هذا رساله وسیلة

النجات

نثار ثنا ازین ذرهٔ بی بها از ابتداء خلقت ذره اش تا روز جزا بر آستان
پادشاهی روا و سزاست که بیک اشاره عین عنایتش روسیاهان
اقالیم ظلمت و ظلمتیان عوالم مذلت را ارباب صباحت و بها
و ضیا کردانیده و صلوات بیحد و حصاء ازاین وامانده از اینجا و از
آنجا بر زیبا جمال رسول صاحب جلالی باجمالست که بید تجلی جمالش
ملکوتیان را تا نفخهٔ صور بلکه تا یوم النشور صاحب رشک خاکیان کردانیده
و تحیات بیریب و ریا ازاین فرو رفتهٔ غرقاب عصیان و طغیان
و خطا بر آل طیبین آن بزرگوار عالی مرتبت که باندک ظهوری دراین

عاریت

عاریت سرا چندان از آثار حکمت و هدایت و اهتداء بظهور رسانیدند
که انگشت تحیر عالمیان را بی اختیار علی الاستمرار قرین اسنان ایشان
نمودند و بعد چون اصل حکمت فطرت و علت خلقت نبوی مگر
عبادات و اصل عبادات طریقه ایست از جانب رب العزت
واز واضح آنست که چنین طریقه معلوم کسی نمی شود مگر با مجاهده
و ریاضت و همت اکثر ناس قاصر از اقدام بر این مشقت پس هر
اقدام کنندکان بر این وادی پر خطر و عسرت لازمست که دستگیری
دستگیران شان نموده لهذا بنابر این
بتالیف یک مختصر رساله از شریعت
و طریقت از مسایل حلال و حرام عقلیه و بدنیه و چند مسئله از احکام
طریقت پرداخته که او را وسیلة النجات نامیدیم از برای درویشان

عجم در وقت ضرورت کارسازی و رفع احتیاج خود نمایند شاید
موجب دستگیری روز درماندگی این حقیر گشته و باعث نجات
ناظرین گردد و در این رساله بسیار کوشش در اختصار مینمایم و مسائل را
بقدریکه ممکن است چنان جمع می کنیم که ضبط آنها سهل باشد و آنچه
در این رساله بیان می شود از اصل دین و فروع دین است و از آن
جمله چند بیت از احکام تقلید و بعد از آن احکام نماز است و
احکام وضو و غسل و سایر آن چیزها را که در کتاب طهارت می
نویسند همگی را مقدمات نماز قرار داده ام زیرا که مبادا کسی گمان
کند که اینها نیز بالذات مقصود خداوند عالم هستند چه مقصود اصل
نماز است و اینها محض از جهت نماز خلق شده است و در کتابها ذکر می
شوند مگر قلیلی از آنها مثل احکام و مانند آن از انجام احکام زکواة

وخمس

و خمس و روزه و حج است بعد از آن احکام طریقت است و طریقت
بی شریعت حرام است **بدانکه** این رساله مختصر چهار **مقصد** باشد و هر مقصد
مشتمل است بر چند باب **مقصد اول** در بیان آداب اصول دین است

و آن مشتمل است بر شش باب **باب اول**

هر آن عاقلی کو نداند اصول   ز دین هست بر خالق خود جهول
بود کافر و هم نجس هر چه را   کند ذبح میته است نبود روا
بگیرد زن ار عقد او باطل است   که بر اصل دین خود او جاهل است
بهر زن اگر او بشوهر رود   یقین عقد او نیز باطل بود
لهذا اصول و فروعات دین   نوشتم در این مختصر هم چنین
که تا هر مکلف کند ضبط آن   پس او گردد از جملهٔ عارفان
و هر دختریکه بشوهر رود   نخست اصل دین باید از بر کند

پس از حفظ عقد نکاحش کنند ... ملاقات شوهر مباحش کنند
پسر خواهد از زن بگیرد نخست ... همین مختصر حفظ سازد درست
که تا زن بر آن پور باشد حلال ... بگویند خشنود ازو ذو الجلال
در این مختصر چون بیان می‌شود ... فرایض بیاران ودود و عدد
لهذا مسمی شد این مختصر ... بر اهل عرفان با ثنی عشر
سبب اول و دوم و هم چهار ... باسلام هر کس شد از کردگار
بهر مرد کاین سه سبب شد مدام ... بهر زن حلالش نباشد حرام
شود هم چنان از خدای جهان ... بر او جاری احکام اسلامیان
مقام دگر بهر باقی بود ... بتوفیق ایزد بیان می‌شود
نخستینش اثبات آن صانع است ... که عالم فیوضات او تابع است
بهر بنده البته واجب بود ... دلیل آورد تا که ثابت بود

که اشیا ۱۱

که اشیاء را خالقی قادر است ... نداند اگر هر که این کافر است
بداند اگر خلق را خالق است ... ولی بیدلیل غرقهٔ فاسق است
واین از اصول است پس حفظ دار ... که تا می نباشی بد از این خوار
دلیلش بود این که یکی نه نیست ... که بنّاش نی منکرش پس دنی است
سرائیکه بی بانی می نشد ... چگونه پس این آسمان می‌شود
چنان خود بخود از عدم شد وجود ... و حال آنکه چیزی در اول نبود
دلیل دگر آنکه انسان و جان ... زمین و فلک ماه و مهر اختران
و مانند اینها همه ممکنند ... ز علت که محتاج غیر خودند
تخلف ز معلول باشد محال ... که علت کند ای نجسته خصال

باب دوم توحید است

ز توحید حق این معانی مراد ... بود ای برادر بدان دار یاد

که باید کنی اعتقادت برین   بود خالقی بر سماو زمین
خدای است او صانع ممکنات   ندارد شریکی بود پاک ذات
یگانه است لاثانی له بود   دلیل تو لیس کمثله بود
دو برهان براو بر تو درین مقام   بگویم بیکتایی لا ینام
نخستین تواتر که شد ز انبیا   هم از عالمان وهم از اولیا
دو طفل از سرایی شوند از برون   بگویند شخص است در اندرون
یقین حاصلت می شود زین خبر   بود قول ایشان برت معتبر
برون آمده انبیا اولیا   باخبار ایزد ز وحدت سرا
خبر داده اند از خدا جملگی   که دو نبود البته باشد یکی
چگونه حصول یقین نبودت   بدل نور دین می نیفزایدت
دویم آنکه دو بودن کردگار   بود لازمش سیمین در شمار

سه

سه بودن بود لازم پنجمین   بود پنجمین لازم نهمین
بود نهمین لازم هفده   ده وهفت لازم بسی سه شده
رود هرچه بالاتر از مثل خود   زیاده بر او شد مگر یک عدد
واین هم خلافت مفروض را   برای خداوند نبود روا
وهم دان تسلسل که شد ز اعتبار   روا نبود این نیز بر کردگار
نماسلب امانت یابد رواج   وهم هست ترکیب وهم احتیاج
بر آنکس که این ثانویت بنود   در آنها مع غیر آنرا وجود
پس آنکس خدا می شود بی جز او   دلیلی است این دار حفظش بگو
و توحید نیز از اصولست دان   ز اسلامیان نیست جاهل بر آن

باب سیم عدل است

سیم عدل یعنی خدا عادلست   بدان منکرش کافر و جاهلست

وظالم نی است او دلیلی بر آن | بیان سازمت تا که نیکو بدان
شود ظلم از عجز و از جهل کس | خدا قادر و هم علیم است و بس
خدا اینکه هم قادر و عالم است | یقین عادل است و نه او ظالم است
دلیل دگر نیز گویم بدان | تواتر ز معصوم هم غیر آن
ز دانشوران جهان با تمام | جمیع امم از خواص و عوام
بعدل خدای جهان و عباد | بدلهای خود کرده اند اعتقاد
کسی می نگفته که ظالم بود | خدای کریم و حکیم احد
هر آن کس بگوید که عادل نه است | یقین کافر است او که خصم وی است
ولی نبود این از اصول ز دین | اصول آن بود گویمت اینچنین
بآنها شود کافر از کفر پاک | بعقبی ناجی و هم نباشد هلاک
شود جاری احکام اسلامیان | بر آن یابد از اهل ایمان امان

بود

بود حاصل این معنیش از دو چیز | بیان سازمت باش ز اهل تمیز
بتوحید و تصدیق در انبیا | ملاقات آیا نیابش روا
بیان کرده اندر کتاب حدود | بتوفیق سبحان حی ودود
ز دانشوران جهان هر زمان | در این باب گفتند شرحی عیان
که مرتد مسلمان شود بیگمان | باقرار هر دو شهادت عیان
بود هر دو مستلزم اعتقاد | باثبات خلاق خلق عباد
پس این هر سه از اصل دین است دان | نما درک میشنو ز ایمان
که بر ما یقین واجب است از عباد | کند در دلهای خویشتن اعتقاد
هر آنکس که انکار آنها کند | یقین موجب کفر منکر بود
ضروری دینند که انکارشان | سبب می شود کفر را بیگمان
هر آنکس چنان اعتقادی کند | بدل عدل کز اصل مذهب بود

نموده است البته غفلت بسی   ازو دور باید بود هر کسی

باب چهارم نبوت

نبوت بود چارمین از اصول   قبولش بود واجب اندر عقول

کنم معنی آن برایت بیان   عقیده بتصدیق پیغمبران

کند اعتقادی بدل هم چنین   که بر حق بود خاتم المرسلین

محمد بنام ابن عبد الله است   که صلوات بر او و بر آله است

بود تا قیامت بقا شرع او   که از جمله انبیا شد نکو

رسولست از خالق انس و جان   دلیلی بر این معجز او بدان

بود قطع بر ما حصول از خدا   که او کرد پیغمبری ادعا

ز اعجاز بر طبق وی شد سبب   هویدا بمردم از آن مقتدا

از آن جمله اعجاز قرآن بود   که انزالش از لطف سبحان بود

کلامی

۷

کلامیکه هرگز نگفته چو آن   ز دانشوران جهان هیچ آن

قواعد ز فقهیه باشد در آن   نه است این مگر از خدای جهان

دلیلی که معجز بود این کلام   ز حق از برای رسول انام

بیان میکنم بهر تو گوش دار   شود مطلبت از نهان آشکار

اگر عالمی سالها تا بود   مدام عمر خود صرف در وی کند

شود مطلع اکثری را اگر   نه مستحکمش اکثری در نظر

احاطه بنفس وی و طرز آن   نخواهد نمودن در او ناتوان

کسیکه نباشد بر او اوستاد   کلامی چنین آورد بر عباد

نه است این جز از جانب کردگار   که لطفی نموده است بر یار یار

باب پنجم امامت

مراد از امامت برای انام   ز بعد نبی شد ده و دو امام

نخستین علی بن ابی طالب است — که آن شاه غالب بهر غالب است

ز بعد نبی از خدای جهان — بلا فاصله شد امام زمان

پس از او حسن در لقب مجتبا — حسین بعد او شاه کرب و بلا

شهید آن یک از زهر الماس شد — قتیل این یک از کینهٔ ناس شد

علی بن حسین بعد شاه شهید — امام زمان شد ز رب مجید

ملقب بزین العباد از خدا — ز غیبتش بگوش آمده این صدا

محمد که نور دو چشمش بد او — امام از خدا انس و جان را شد او

لقب بهر آن شاه دین باقر است — پس از او امام زمان جعفر است

که مشهور شد در لقب صادق او — بود در شریعت بحق ناطق او

پس از وی است موسی ابن جعفر امام — با هل جهان از خواص و عوام

بکاظم ملقب شد اندر جهان — میان همه امت از انس و جان

علی ابن

علی ابن موسی الرضا بعد از آن — امام است برحق بر مردمان

امام محمد تقی و جواد — امام علی النقی بر عباد

بترتیب هر یک امام آمده — مطاع همه خاص و عام آمده

امام حسن عسکری بن علی — امام آمده از خدای علی

ز بعد حسن نور چشمش بود — محمد امام از خدای صمد

لقب بهر آن شاه والا تبار — شده چند بعضی کنم آشکار

بود مهدی و نیز صاحب زمان — بود صاحب العصر اندر جهان

بود زنده در ارض آن شهریار — بود قائم اللیل صایم نهار

زمانیکه مملو کرده ز جور — سراسر جهان بنماید ظهور

هر آنکس که اندر دم غیبتش — بیاید کند دعوی رؤیتش

کلام اندرش اعتباری نیست — کند هر که تصدیق مثل وی است

ببایدکه تکذیب قولش کنند / نه تصدیق او بلکه قتلش کنند

ویا ادعای نیابت کند / ولی خاصه صدق او را انند

بود نفع شه در زمان غیاب / چو نفعی که بدهد ز ابر آفتاب

امامت که از خاصه باشد ان / اصولی ز مذهب بود نیکدان

ولی عامه هست از ضروری دین / بدان منکر شه او کافر یقین

کسی گر بگوید که نبود امام / پس از مصطفی کفر دان اینکلام

بود قائل ار نه بترتیب آن / نه مؤمن بود هست از اسلامیان

دلیلی که آن بر امامت بود / بترتیب اول وصیت بود

بود حاصل اندر دل ما یقین / وصیت شد از خاتم المرسلین

برای علی ولی کو امام / پس از او بود از برای انام

بروز غدیر نبی الوری / بفرمود من کنت مولاه را

علی هم حسن را نموده وصی / چنانچه نموده علی را نبی

بترتیب تا خاتم الاوصیاء / وصیند از خاتم الانبیاء

دویم معجزه طبق دعوی که کرد / برای امامت ز حق فرد فرد

دلیلی سیم انکه واجب بود / که ذی فضل مقبول دیگر شود

قبیح است این شیوه در نزد عقل / که بی فضل مقبول افتد ز اهل

که زیرا نگفته کسی در امم / ز هر طایفه از عرب یا عجم

که این ده دو مولا که بد جاهلی / امامان ز کس درس خواند یکی

ویا اینکه در بحث عاجز شوند / ویا در سؤالی رجوعی کنند

که بلکه سؤالی که مشکل بدی / از آن سروران مسئلت میشدی

جواب متینی بیان می نمود / بسائل بعرض خوشی هر یک که بود

خداوند را امر اگر این بود / که مفضول بر افضل اق شود

نموده بهت حق امر بر کار بد | قبیح از خداوند صادر نشد

کند امر اگر دیگر اغرا شوند | مطیع کسانیکه جهل اندرند

قبیح است باز این ز پروردگار | ز حق می نیاید بدانگونه کار

قبیح است نیز امر اگر می نشد | که مفضول طاعت بر افضل کند

معین چه شد امر کرده خدا | بمفضول افضل شود مقتدا

امام انام آن کسیرا بدان | که شد طاعتش فرض بر انس و جان

بمثل همین با دلیل دگر | کنم ثابت فهم داری اگر

که باید نبی و امامان ما | که باشند معصوم با انبیا

نباشند خاطی بمثل کسان | در احکام پروردگار جهان

بود سهو و نسیان بر آنها محال | بطاعت ز الطاف باری تعال

شود ممکن ار سهو و نسیان نشان | میانشان چه فرقست با دیگران

نشد

۱

نشد فرق مابین ایشان اگر | چه ترجیح دادن توان با دگر

کسیکه بود لا مرجح بدان | محالست بر غیر ترجیح آن

بهم میرسد گاه در آن میان | چو سلمان و بوذر ز اسلامیان

بحدی بر ایشان عدالت بود | بقرب مقامات عصمت رسد

از ایشان بود گر نبی و امام | در ایام خود پست ترزین مقام

بر جمله عارف این واضحست | که ترجیح مرجوح بر راجحست

دلیلست این نیز میگویمت | امام از نبی پست تر در صفت

امامان رعیت به پیغمبراست | که زیرا ازو در صفت کمتر است

و معلوم شد اینکه واجب بود | امام افضل از هر رعیت بود (شود)

هر آنکس بگوید که بالاتر است | ولایت ز پیغمبری کافر است

مگر آن ولایت که شد مشترک | میان همه با خدای ملک

بیان کرده اندر کلامش خدا / تو معلوم کن ز آیه انما

ولایت بود صاحب اختیار / به تکلیف و تکوین ای هوشیار

برای رسول و امامان همان / مقام نخستین بود نیک دان

بقسمیکه معلوم از اخبار شد / ولایت که در ثانی اظهار شد

بدان از رسالت بلندرت آن / که میگفتمت در عبارت عیان

باب ششم معادت

بیان سازمت معنی از معاد / بر آن هر که باید کند اعتقاد

که ارواح در حشر که عودشان / بر ابدان کند خالق انس و جان

پس از آن کند زنده تا انتقام / ز ظالم کشیده شود بالتمام

حساب کم و بیش حق و شر / کشد مالک یوم دین سر بسر

بهشتی رود با همین روح و تن / بجنت سرا راضی از ذو المنن

بدوزخ معذب شود همچنان / باین روح و تن جمله ناریان

دو برهان بیان میثمایم براین / که اجماع امت بود اولین

دلیل دوم قبح بر کردکار / لزوم آید ای عاقل و هوشیار

ازان ره که می بینم این خاکدان / بود فرصت جمله ظالمان

هر آنکس شرارت در او بیشتر / بدلهای مظلوم از و نیشتر

اگر عالمی غیر این می نشد / لزوم آید این بر خدای احد

که ایجاد فرموده باشد خدا / محلی بر اشرار عشرت سرا

و رامثل این دان که مرد حکیم / بود عادل و فاضل و هم کریم

کند میهمان جمله خلقرا / ز هر جنس آرد بهمان سرا

ضعیف و قوی کور و بینا بهم / در آن جمعکه بهر اکل نعم

در آن میهمانخانه از هر طعام / بچینند از بهر آن خاص و عام

بگوید بار تهانت را که من | مخیّر نمودم دراین انجمن

بود میزبان ناظر میهمان | که هستند در محضرش حاضران

کند حرکت هرکس بدلخواه خود | بود گرسنه کور بینا نخورد

قوی از دهان ضعیف آورد | برون لقمه او که تا خود خورد

صحیحان دوای مریضان برون | کند تا دلش را بد اینگونه خون

ز مجلس برون افگند طفل را | بزرگتر بجاش نشیند خود اندر سرا

و تا پرها لقمه بر تور ند | جوانان بجا ایستاده یکسر خورند

جوانان ز خوردن شود جمله سیر | گرسنه برآید برون جمع پیر

و مردان زنان را مسلّط شوند | تطاول نمایند و رسوا کنند

دران انجمن کار ایشان رسد | بجائی که اشخاص کشته شود

کمانت چه دراین ضیافت بود | اگر عاقلان عجز ازاین شود

بصولت بلندی نخواهند گفت | پس از آنکه این قصه‌ها را شنفت

که این میزبان کار کرده قبیح | که البته خواهند گفت این صریح

و دنیا و هم اهل دنیا از آن | که گفتم بتر دار زین همچنان

چگونه گمان تو باشد براین | شده واقع از حق ضیافت چنین

بود عالم دیگری غیر ازاین | شود عدل و داد خدای مبین

مقصد دوم

دربیان اداب احکام نماز است وآن مشتمل است بر هشت باب باب اول کتاب طهارت یعنی وضو وغسل و تیمّم دوّم ازالهٔ نجاست سیّم ستر عورت چهارم وقت شناختن (قبله شناختن) پنجم مکان نماز غصبی نباشد وجای سجده پاک باشد (ولیت دبلند نباشد) ششم وضو شستن ومسح کردن است وشرایط وضو چهارده است اول نیّت دوم ترتیب سیم موالات خود وضو ساختن چهارم آب وضو

غصبی نباشد پنجم نجس نباشد ششم مضاف نباشد هفتم
مشتبه بغصبی نباشد هشتم مشتبه به نجس نباشد نهم غساله
استنجا نباشد دهم خوف ضرر نباشد یازدهم مکان غصبی
نباشد دوازدهم موضع وضو پاک باشد سیزدهم محل ریختن
آب وضو چهاردهم وظرف آب وضو اگر منحصر نباشد و واجبات
غسل هم چنین است مگر موالات و ترتیب در غسل ارتماسی
اما تیمم بدل وضوء و غسل هر یک که باشد دو ضرب است بنابر
احتیاط یک ضرب از برای پیشانی و جبینین و ابروها و ضرب
دوم از برای پشت دستها اما تیمم بر شش چیز میتوان کرد اول
خاک دویم ورمل سیم وزمین چهارم سنگ پنجم غبار
ششم کل اما تا خاک ممکن شود باید بر خاک تیمم کرد و آخر
همه

همه کلست هرگاه ممکن نشود خشکانیدن ان و باید چیزیکه
تیمم بر آن میکنی نجس نباشد غصبی و مضاف نباشد حایل
میان دست و پیشانی و چیزیکه تیمم بر آن میکنی نباشد و نیت
بدل وضوء و غسل معین باشد و با ترتیب و موالات باشد و ابتدا
باعلی و دوام نیت تا آخر باشد و موضع تیمم و چیزیکه بر آن تیمم
میکنی پاک باشد پیش از وقت نباشد و در وسعت وقت هم بامید
برطرف شدن عذر نباشد اما ازاله نجاست آنچه فشار میخواهد
بهر آبی دو مرتبه باید فشار داد مگر بول در آب جاری یکمرتبه
کفایت میکند و غساله اش را در بیرون آب نجس میدانند و نجاست
دوازده چیز میدانند بول و غایط حیوان حرام گوشت که خون جهنده
داشته باشد و خون و منی و میته از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد

وسگ وخوک صحرائی نه دریائی کافر وشراب وملحق بشراب
آب انگور جوش آمده ومسکرات مایع است وفقاع وعرق جنب
بحرام وعرق شتر جلال واحتیاطا هر حیوانی جلال باب مطهرات
پانزده چیز است اول آب دویم زمین سیم آفتاب چهارم استحاله
پنجم انتقال ششم اسلام هفتم برطرف شدن نجاست از بدن
حیوان باحتمال طهارت بنا بر احتیاط هشتم وبرطرف شدن نجاست
از باطن مسلمان نهم وگذشتن خون از ذبح حیوان دهم
انفصال غساله استبراء سنگ وکهنه استنجاء وغیر اینها یاز
دهم غایب شدن مسلم با احتمال تطهیر وعلمش بنجاست و
استعمالش به چیزیکه شرطش طهارتست بنا بر احتیاط تبعیت
ونقص اما ستر عورت مرد باید عورتش پوشیده باشد وزن

جمیع

جمیع بدن حتی مو مگر صورت وکفین وقدمین مگر کف پا بنابرا
احتیاط وباید لباس مصلّی نجس نباشد وغصبی واجزاء حرام
گوشت ومیته نباشد واز برای مردان حریر محض نباشد وطلا
باف نباشد ومشتبه بغصب نباشد ومشتبه بر نجس نباشد
بالانحصار اما وقت نماز بر چهار قسم است وقت مختص ووقت
مشترک ووقت فضیلت ووقت اجزائی اما مقارنات نماز
یازده است اول قیام دوم نیت سیم تکبیرة الاحرام چهارم
قرائت پنجم رکوع ششم سجود هفتم تشهد هشتم سلام
نهم ذکر دهم ترتیب یازدهم موالات اما رکن نماز چهار است اول
قیام دویم تکبیرة الاحرام سیم رکوع چهارم سجود اما نماز وا
جب یازده قسم است نماز یومیه نماز جمعه نماز آیات نماز

طواف نماز عیدین نماز استیجار نماز والد بر پسر بزرگست
نماز نذر نماز عهد نماز یمین نماز میّت امّا شکیّات پنج
موضع اعتبار ندارد شکّ بعد از سلام شکّ بعد از وقت
شکّ بعد از محلّ و کثیر الشکّ شکّ امام و ماموم هشت
صورت که باطلست و در این هشت صورت احوط آنست
که تروّی کند آنقدر که سکوت طویل و منافی موالات بعمل
نیاید که اگر بخاطرش آمد عمل کند هرچند بطور مظنّه باشد
شکّ رکعات نماز دو رکعتی واجبی غیر از نماز احتیاط شکّ
نماز سه رکعتی و نماز چهار رکعتی هم پای یک که در میان باشد
پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین دو و پنج سه و شش
چهار و شش رکعت کم شده امّا هشت صورت که باطل نیست

درین

درین هشت مسئلهای تروّی کافیست و بعد از آن عمل شکّ میکند
بتفصیلی که خواهد آمد دو و سه بعد از اکمال سجدتین بعد از فکر
بنا را بر سه میگذارد و تمام میکند بعد یکرکعت ایستاده احتیاطً کفایت
میکند شکّ در دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر
چهار میگذارد و تمام میکند و بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت
هم نشسته بجا می آورد شکّ دو و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را
بر چهار میگذارد و تمام میکند و بعد دو رکعت ایستاده بجا می آورد
شکّ سه و چهار هر جا که باشد بنا را بر چهار میگذارد و تمام
میکند و بعد یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته کفایت
میکند شکّ چهار و پنج بعد از سجدتین بنا را بر چهار میگذارد
و تمام میکند بعد دو سجدهٔ سهو واجب بعمل می آورد امّا در حالت

قیام فرو نشین و بنا را بر چهار گذار و تمام کن و دیگر رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته بجا آورد کفایت می کند شکّ سه و چهار
و پنج در حال قیام فرو می نشینی و بنا را بر چهار می گذاری و تمام
می کنی و بعد دو رکعت ایستاده بجا میاوری شکّ سه و چهار
و پنج در حال قیام می نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و تمام می
کنی و بعد دو رکعت نشسته و دو رکعت هم ایستاده امّا اوّل
دو رکعت ایستاده بجا می آوری شکّ پنج و شش در حال قیام
فرو نشین و بنا را بر چهار گذارد و تمام کند و بعد دو سجده سهو
واجب بجا آرا امّا این شک و شکهای که در حال قیام بود فرو
نشستی بعد از تلافی و تدارک برای بحول الله بیجا و از برای قیام
بیجا و تسبیح اربع و تکبیر بیجا اگر گفته بودی برای هر یک دو سجدهٔ سهو

احتیاط

19

احتیاط بجا آور و هر یک ازین شکها اوّل فکر کن بقسم مذکور اگر
علم یا مظنّه است بجائی یعنی بطرفی نرفت الوقت بقسم مذکور عمل
کن و الّا بعلم و مظنّه عمل کن امّا نماز احتیاط چه نشسته و چه ایستاده
بعد از تکبیر (نیت) حمد بخوان آهسته قنوت ندارد و باقی دیگر مثل نماز تمام
کن امّا سهویات بر دو قسم است یا چیزی از نماز کم می شود بعد
خواطرت میاید اگر رکن باشد و داخل رکن دیگر نشدی بر گرد و آنرا
بجا آور و اگر داخل رکن شدی باطل است و هم چنین اگر غیر رکن
باشد و محلش باقیست بجا آور آنرا و الّا نماز صحیح است. بلی سجدهٔ
سهو از برای هر چه کم شده است یا زیاده شده است بجا آر
احتیاط مگر سجده و تشهد که قضایش اوّل باید خوانده شود بعد
سجده سهو کند و سجده سهو در پنج موضع واجب می دانند کلام

بیجا وسلام بیجا تشهّد فراموش شده سجده فراموش شده شکّ
چهار پنج بعد از سجدتین وسجدهٔ سهو بعد از سلام قصد می کنی
از برای هر جهت ومیروی بسجده ومی گوی این را که بسم الله
وبالله وصلّی الله علی محمّد وآل محمّد سر بر میداری
آرام می نشینی وباز میروی بسجده می گویی همین وسر برمیداری
ومیگوی اشهد ان لا اله الّا الله بزیادتی لا شریک
له احتیاطا واشهد انّ محمّدا عبده احتیاطا ورسوله اللّهمّ
صلّ علی محمّد وآل محمّد السّلام علیکم بازیادتی ورحمة
الله وبرکاته احتیاطا امّا مظنّه در نماز حکم علم دارد و
مظنّه بعد از نماز حکم شکّ دارد امّا احتیاط ترک نشود امّا
منافیات نماز دوازده است اوّل حدث اکبر واصغر دوم تکفیر

یکم

سیم استدبار قبله چهارم کلام بیجا عمدا پنجم قهقهه عمدا ششم
بکاء باصدا برای طلب دنیا عمدا هفتم ماحی صلوات هر فعل ماحی
باشد هشتم اکل نهم شرب آمین گفتن بعد از فاتحه عمدا دهم
زاید یازدهم ونقصان دوازدهم حدث هر چه ناقض طهارت
است تکفیر دست برروی هم انداختن است در حال عمد وا
ختیار تکفیر سهوا احوط استینافست بعد از اتمام نماز وترک
تکفیر عمدا در حال تقیه صحیح است لکن احوط استینافست استدبار
چه عمد وچه سهوا اگر چه مابین یمین ویسار هم باشد ووجه تنها
باستدبار هم چنین است امّا بدن سهوا مابین مشرق ومغرب
منحرف شود باطل نیست نماز کلام حرف آدمی زدن غیر از ذکر ودعا
وقران قهقهه خوانده باصدا وبی صدا هم اگر حبس کند در دل خود

که تغییر بیابد احوالش بکا، گریه ست مطلقا غیر گریه از خوف خدا
و آخرت و گریه بیصدا عمدا احوط بعد از اتمام نماز استیناف ست
و ماحی صلوات عمدا و سهوا عمل کردن که از صورت نماز گذار
بیرون رود شخص اکل و شرب خوردن و آشامیدن است عمدا
امین بعد از ولا الضالین امام بلکه مطلقا در نماز علی الأ
حوط و شک در رکعات که پیش ذکر زاید و نقصان چیزی
از نماز کم کردن یا زیاد کردن اما زیادتی رکن عمدا و سهوا
و واجب غیر رکن عمدا نه سهوا باب کتاب الصوم مفطرات
روزه نه چیز است اول خوردن دویم آشامیدن سیم جماع
چهارم طلب منی کردن پنجم دروغ بر خدا و رسول و امامها
و احتیاطا ملحق حضرت زهراء ششم سر زیر آب کردن

هفتم

هفتم غبار یا دود غلیظ رسانیدن هشتم قی کردن نهم
اماله کردن و باقی ماندن بر جنابت یا حیض یا نفاس تا صبح
مانع انعقاد روزه می باشد یا استحاضه موقوف بغسل هم از روی
عمد مفطر است باب کتاب الزکواة زکواة بر آنچه واجب است نه چیز
است اول طلا دویم نقره مسکوک بسکه معامله سیم گاو
چهارم گوسفند پنجم شتر که در تمام سال چرنده باشند در علف
صحرا عرفا و کار کن و بارکش نباشند ششم گندم هفتم جو
هشتم مویز نهم خرما که پیش از صدق اسم مالک باشند و حد
نصاب همه باشند که صد و چهل و چهار من جزء کم که بسنگ
شاه شانزده عباسی می باشد پیش از خروج مؤنه اینها بنا
بر احتیاط اما نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است

از نصاب اوّل طلا زکوة باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی
است و ثمن آن و نصاب دوّیمش سه مثقال و در نصاب
دوّیم عشر مثقال صیرفی شرعیست امّا نصاب اوّل نقره صد و
پنج مثقالست و دوّیمش بیست و یک مثقال است و اینها مثقال
صیرفی می باشند و زکواة از نصاب اوّل نقره باید بیرون رود
دو مثقال صیرفیست و ثمن آن و از نصاب دوّیم نیم مثقال صیرفی
و ربع عشر آن و نصاب گوسفند پنج است اوّل چهلست و
یک گوسفند بدهد دوّیم صد و بیست و یک است دو گوسفند
بدهد سیّم دویصد و یکست سه گوسفند بدهد چهارم سیصد و
یک است در آن چهار گوسفند بدهد پنجم چهار صد است در
آن هرچه زیادتر شود هر صد عدد یکی بدهد و در مابین چیزی

ندارد

ندارد امّا طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر در اینها سال معتبرست
تا غیر هم باقیست هر سال باید بدهند زکواة آنها و اگر بز نباشد
در سال سه باشد و اگر میش باشد یک ساله باشد احتیاطاً و مستحقین
زکوة هشت صنفند اوّل فقراء و مساکین دوّیم کسانیکه تعیین
شده اند از جانب امام ع یا مجتهد از برای گرفتن زکواة و جمع و ضبط
آن سیّم و کفاریکه تالیف شده قلوب ایشان از برای جهاد
امّا در زمان غیبت خلافست چهارم آزاد کردن عبدی که در تحت
شدّت نزد آقایش بلکه مطلق باشد ایضاً پنجم اداء دین
کسیکه عاجز باشد از ادای آن باشد ایضاً ششم مطلق خیرات
مثل مسجد و مدرسه و غیر آنها هفتم کسانیکه در راه مانده اند
بی چیز اگرچه در ولایت چیزدار باشد باشد ایضاً امّا قدر یقینی زکواة

طلا و نقره چهل و یک می شود اما گندم و جو و مویز و خرما اگر آب جاری
یا آب بارش خورده زکواة آن ده یک است و اگر آب چاه مثل
آن خورده بیست و یک است و اگر به بعض خورده باشند بالنسبه
باید داد اما نصاب شتر دوازده است پنج نصاب اوّلش هر
یک پنج شتر است و هر یک یک گوسفند باید داد تا بیست
و پنج شتر نصاب ششم یکیست که بیست و شش شتر باشد زکواتش
یک شتر است که داخل در سال دو شده باشد نصاب هفتم سی
و شش است زکواتش یک شتری که داخل در سال سه شده باشد
نصاب هشتم چهل و شش است زکواتش یک شتری که داخل در سال
چهار شده باشد نصاب نهم شصت و یک است زکواتش شتری که
داخل در سال پنج شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش شتر است

دو

دو شتر که داخل در سال سه شده باشد دهم نود و یک است
زکواتش دو شتر که داخل در سال چهار شده باشد یازدهم
صد و بیست و یک شتر است زکواتش هر پنجاه شتر یک شتر که داخل
در سال چهار شده باشد یا هر چهل شتر یک شتر بدهد که داخل در
سال سه شده باشد و در مابین چیزی بر او نیست و این شترها
که میدهد باید ماده باشند اما نصاب گاو دو نصاب است اوّل
سی گاو و دویم چهل گاو و زکواة سی گاو یک گاو یکساله بدهد
چه نر باشد و چه ماده و هر چهل گاو یک گاو ماده بدهد که داخل
در سال سه شده باشد و دیگر تفصیل تمام در کتاب نخبه رجوع
کنند باب کتاب خمس بدانکه آنچه خمس در آن تعلّق می گیرد و واجب
هفت چیز است اوّل مال کفّار حربی که مسلمی به دست آرد دویم

از معادن سیم گنج در زمین چهارم چیزهائیکه از دریا بیرون آرند یا عنبر
که از روی دریا بگیرند پنجم ارباح مکاسب است ششم زمین زراعتست
که کافر ذمّی از مسلمان بخرد هفتم مال حلالیست که مخلوط بمال
حرام شده باشد امّا خمس پنج یک که باید داد نصف آن بمجتهد
جامع الشّرایط یا بوکیل او یا باذن او باید داد و نصف دیگر
او بفقراء و ایتام و ابن السّبیل سادات که طرف پدری یا پدری
و مادری سیّد باشند که برسد نه طرف مادری تنها امّا اگر سیّد
غنی باشد خمس باو بدهید کفایت نمی کند و تفصیل تمام در کتاب
تحفه رجوع کنید و دیگر از فروع حج است شخصی که استطاعت
بهم رساند که خرجی رفتن و برگشتن خود و عیال واجب
النّفقه اش دارد برای حال خود و برگشتن هم بقسمی باشد

که ام

که امر معاش بذلّت باید برود نباشد و دیگر امر بمعروف و نهی
از منکر است یعنی امر کردن مردم را بواجب و نهی کردن مردم را
از حرام واجب است با شرایط و امر بمستحبّات کردن و نهی
از مکروهات کردن مستحبّ است امّا جهاد در راه خدا با کفار بمردن
واجب است باذن امام امّا تجارت بر سه قسم است اوّل آنکه
ناقل عین و منفعت است در غالب اقسام بیع و مضاربه و سبق
و رمایه و جعاله و قرض و هبه و صلح در بعض از صور دوّیم ناقل
عین تنها است چون مال که اجاره غیر باشد سیّم ناقل منفعت است
چون اجاره و غیره و بیع بر دو قسم است قسم اوّل ربوی دوّیم
غیر ربوی و این بر دو قسم است لازم و معاطات و امّا بیع
عقدی چهار قسم است اوّل نقدیست دوّم نسیه و نسیه مثمن

حاضر و بهای آن مؤخر بزمان معلوم است سیم سلف که عکس
اینست چهارم کالی بکالی که زمان هر دو مؤخر است و باطل است
این و بیع نقدی چهار قسم است اول کلی بکلی مثل یک من
از جمله ده من دویم جزئی بجزئی مثل این ریال معین بان یک
من معین هرگاه هر دو معین باشند بایع بگوید بِعْتُکَ
هٰذَا بِهٰذَا مشتری بگوید قَبِلْتُ الْبَیْعَ لِنَفْسِی با آنکه
هر دو وا غایب و معهود میان بایع و مشتری باشد بایع بگوید بعتک
مَا عَلِمَ بِمَا عَلِمَ مشتری بگوید قبلت البیع هکذا لنفسی
و اگر وکیل باشد وکالةً عَنْ مُوَکِّلِی بعت موکلک
هٰذَا بِهٰذَا و مانند این اما جواب میگوید قَبِلْتُ الْبَیْعَ
هٰکَذَا لِمُوَکِّلِی و اگر زن باشد مُوَکِّلَتِی مُوَکِّلَتِکِ

می گوید و هم چنین اگر زن باشد بعتک بکسر کاف می گوید
سیم کلی بجزئیست چهارم بیع جزئی بکلی قسمی دیگر راس المال است
و آن چهار قسمی است اول مرابحه خبر از سرمایه می دهد و زیاد تر می
فروشد دویم تولیه خبر می دهد و بهمان قدر میفروشد سیم مواضعه
خبر میدهد و کمتر میفروشد چهارم مساومه خبر نمیدهد سرمایه را
میفروشد این بهتر از همه می باشد اما تجارت بر چهار قسم است اول
واجب است بجهت حفظ نفس خود و عیال خود که غیر از ان ممکن
نشود احوط بجهت ادای دیون نیز واجب است دویم مستحب
بجهت وسعت دادن عیال و صرف راه خیر کردن سیم مباحست
که قصد زیاد کردن مال باشد چهارم مکروهست چون کفن فروشی و غله
فروشی و صرافی و حجامت بشرط اجرت و بنده فروختن و قصابی

وشعر بافی وقابله شدن باشرط اجرت وزرکری و اجرت کشیدن
جیوان نر بماده وکسب اطفال وباک نیکه اجتناب از حرام در
اموال نمی کنند و اجرت تعلیم قران و تجارت کردن در دریا
واجرت کشیدن خصیه حیوانات ومعامله با ظلمه وباک نیکه هرچه
میکویند ومی شنوند باک ندارند وکسی نیکه صاحب عیب در بدنند
مثل پیسی وانها پنجم تجارت حرام وآن چند نوع است اوّل
بیع به نجس العین مکر چیزهائیکه مستثناست دمحلّ خود ومایعات
متنجّس کی قابل تطهیر نباشد مکر چیزهائیکه مستثناست
در محلّ خود دوّیم بیع حرامست چون آلت اعمال حرام مثل
طبل و نی وسرنا وشطرنج وبت ومانند انها واجاره دادن خانه را
یا مال بارکش از برای چیزهائیکه حرامست از قبیل حمل شراب

وسواری ظالم بجهة ظلم کردن ومانند انها ومبایعه چیزیکه اعانت
معصیت شود ومبایعه چیزهائیکه در انها هیچ نفع نباشد سیّم حرام
است صورت کشی صاحب روح اکرچه بر کاغذ ودیوار باشد
مطلق وقمار بازی مثل بجم مرغبازی یا غیره حرامست وغناء
خواندن حرامست امّا در قرآن وروضه معصیتش وعقابتش
مضاعف است ونوحه کردن ازبرای میت واجرت کرفتن
بنوحه باطل وحرامست واجرت کرفتن ازبرای هجو مؤمنین
واجرت کرفتن ازبرای غیبت کردن مؤمنین ودروغ بستن
وسخن چینی ودشنام دادن ومذمّت کردن کسیکه مستحقّ
مدحست یا بعکس این واجرت کرفتن ازبرای تعلیم دادن
وتعلیم کرفتن سحر وهم چنین تسخیر ملائکه وجنّ ومانند

اینها از اعمال محرّمه تماما حرامست اجرت گرفتن چیزیکه وجب
است بجا آورد انسان بالذّات چه وجب عینی مثل
نماز وجب چه کفائی مثل غسل و کفن و دفن میّت و هم چنین
شهادت دادن و حکم کردن و مانند اینها و آنچه از قبیل
اینست نه از صناعات که نظام امر معاش بسته است باینها امّا بیع
بر دو قسم است بیع قطعی و بیع شرطی این گاهی بر وجه معاملات
هم می شود امّا شرط باید در زمان معیّن نباشد امّا شرطهای صحّت
بیع و شرا چند چیز است اوّل آنکه باید فروشنده و مشتری هر دو
بالغ باشند و معاملهٔ اطفال صحیح نیست هر چند ده سال داشته
باشند مگر آنکه آلت معاملات باشد میان دو بالغ دوّیم
بایع و مشتری عاقل باشند که درک بدی و خوبی بکنند عرفا

سیّم

سیّم بایع و مشتری هر دو رشید باشند یعنی درک نفع و ضرر بکنند
در اموریکه لایق حال ایشان است چهارم آنکه بایع و مشتری مختار
و با قصد و شعور باشند پنجم آنکه بایع و مشتری مالک باشند یا وکیل
یا ولی یا وصی باشند مگر بیع فضولی که محتاج باجازه می باشد ششم
آنکه مبیع و ثمن معلوم باشند غیر از صلح نمودن بوزن و کیل و ذرع و عدد
که رفع جهالت کند هفتم آنکه جنس ثمن معیّن باشد هشتم
آنکه آنچه باینها منتقل می شود مالک ثمن و مثمن قدرت بر تسلیم
اینها داشته باشند و بدانکه حرام است ربا مرویست که یک درهم
ربا اعظم است از هفتاد زنا با محرم خود چون مادر و خواهر خود
و ربا عبارتست از زیادتی گرفتن معاوضهٔ یک جنس که بنا باشد
بوزن و کیل بوده در زمان صاحب شریعت هر چند در زمان

مبایعه چنین نباشد اما جو و گندم یک جنس میباشند و توبه
تنها کفایت نمیکند برائة الذمه را مگر آنکه زیادتی ربا را
بر صاحبش رد کنند یا مصالحه کنند و هرگاه غیر جنس همراه کمتری
عوضین باشد یا هر دو طرف هرگاه مشتبه باشند دیگر خوبست ربا
نیست اقوی آنست که میان پدر و پسر و زن و شوهر و مملوک مختص
و مالک و مسلمان و کافر حربی ربا نیست **مقصد سیم** در احکام
طریقت است و آن مشتمل است بر پنج باب مخفی نماند سالکان
این راه طریقت در روشهای عجم باید پیروی در شریعت باشند
منکر شریعت جناب محمدی صلی الله علیه و آله نباشند بمذهب
امام جعفر الصادق علیه السلم مستقیم باشد آنچه مسئله و جبات
شریعت دین خود را یاد گیرد و عمل نماید بعد از آن قدم

براه طریقت بگذارد بی شریعت طریقت بروی حرامست
بعد از طی شریعت نمودن در طریقت بمرشد لسان بدهد که تا آنگه در
طریقت جلوه نماید چنانچه جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
بلفظ گهرنثار در ودر بار مبارک خود فرموده لَوْلَا الْمُرَبِّي
مَا عَرَفْتُ رَبِّي بفرمودهٔ آن بزرگوار عرفا گفته اند هیچ فرد
از افراد کاینات بی مربی بجائی نرسیده و نمیرسد پس لازم
می شود درویشرا که بمرشد لسان بدهد و خدمت گذاری اورا
بجا آورد تا خدمت اورا دیگر انجام بکند چنانچه عرفا گفتند نظم

بی خدمت ابدال کس ابدال نشد — واقف نشد آنکه صاحب حال نشد
در ضمن کلاه نمدست این معنی — بر سر نزند هر آنچه پامال نشد

لهذا **باب اول** **مقصد** لسان دادن مرید بمرشد است و آن دو نوع

می باشد اوّل لسان پروازی بهت مرید در مجلس لسان با مرشد
شرط میکند که من لسان پروازی میدهم بشما بعد از لسان
کشیدن مرا مرخّص فرمایی بروم پی کسب کار خود مشغول باشم
تا بوعدهٔ که مقرّر فرمایی بعد از وعدهٔ معیّن تدارکی مجالس هفده
سلسله را بچینم و شما را رضا میکنم و پیر دلیل خود مرا از خود
رضا می کنم و سرکار مرشد ما را ارشاد کنند و مجلّای قضاوت
سفر و ابدالی را با من ارزانی فرماید نوع دیگر لسان خدمت است
در وقت لسان دادن مرید با مرشد شرط می کند که من لسان
خدمت میدهم بوعدهٔ که سرکار مرشد قرار فرماید تا بر سر وعدهٔ
بخدمت گذاری سرکار مرشد مشغول می باشم در سفر و در حضر
یک ساعت غافل نمیباشم بخدمت گذاری مرشد تا سرکار
مرشد

مرشد ما را تربیت نماید تا بر سر وعدهٔ معیّن ما در مجالس ارباب طریقت
کوچک ابدالی آگاه باشیم ما را ارشاد کنند ما را از قابلیت فقر داخل نماید مجلای
ما را مهمّ هفده سلسله و پیر دلیل و سرکار مرشد مرتّب فرمایند بر دست خط
بسته بسپارند دادن که این نسبت ایراد مرا بگیرند که تا کسوت فقر رسد
تا این نسبت و پیر ارشاد در جواب گوید که وقت ارشادی در مجالس طریقت کسی
ارزو داشته ایراد تا نگیرند که تو قابل نسبت کسوت بتو فقر رسد ما از عهدهٔ
اجرت خدمت شما بیاییم و متوالی این سلسله بدر رو بشیم ما را بتقدم [illegible]
بعد از حاضر شدن پیر و مرید [illegible] دارد که بسته دل [illegible] تا جیب بنویسند
و پیر ارشاد و [illegible] بس [illegible] فرمایند بدست مرید بسپارند و در [illegible]
[illegible] طریق اقرارنامچه پیر مرشد از مرید بگیرند و مضمون اقرارنامچه
بعد از این ذکر خواهد شد باب [illegible] در بیان آداب ارشاد کردن
مرشد طالب و در وقت ارشاد کردن تمام خراشی تراشی نماید و [illegible]
نماید و نقش طریقت بجا آورد [illegible] نقش طریقت [illegible] باشد و جمع طریق

مفتاح خانه پیر است که ذکر مودون نفر درویش اعتبار بجانب یمین از عضو بدن او ناقص
نباشد و علامتی او نیز نباشد اعتبار او را کسی از درویشان ابا ز نگیرند یکی از ایشان پیر دلیل
دیگری از ایشان پیر ارشاد دو نفر سید اگر باشد صاحب کسوت اگر نباشد صاحب کسوت
دو نفر سید یکی نایب صاحب علم که پیر نفر باشد و یکی دیگر به نیابت نقیب
و صفوه و سید حاضر باشد در کار نقیب در صدر [؟] به نشیند و طرف
دست راست سرکار نقیب سید نایب صاحب علم به نشیند و زبر
دست سید صاحب علم روضه خوان به نشیند و زبردست روضه خوان
مؤذن به نشیند و زبردست مؤذن استاد سلمانی به نشیند و زبردست
دست سلمانی سراج به نشیند و زبردست سراج پهلوان به نشیند و زبردست
پهلوان شاطر نفل بند به نشیند و زبردست شاطر نفل بند به نشیند
و زبردست نفل بند قصاب به نشیند و زبردست قصاب درویش مفرد
درویش مفرد به نشیند و زبردست مفرد درویش [illegible] به نشیند
صاحب لسان به نشیند و زبردست درویش صاحب [؟] بی کسوت به نشیند
دور طرف

دور طرف دست چپ سرکار نقیب درویش اعتبار که پیر ارشاد و باشد
به نشیند و زبردست پیر ارشاد و قاری قرآن به نشیند و زبردست
قاری قرآن چاووشی به نشیند و زبردست چاووشی اسرار عاشق
نشیند و زبردست عاشق کفشی دوز به نشیند و زبردست کفشی دوز کهنه
سوار به نشیند و زبردست کهنه سوار مرد طباخ به نشیند و زبردست
طباخ مرد سقایی به نشیند و زبردست سقایی سقا به نشیند و زبردست
سقا درویش تفاوت به نشیند و زبردست درویش تفاوت ٢
درویش بی کسوت به نشیند و زبردست درویش بی کسوت صوفی الله
به نشیند و پایین [؟] روبروی سرکار نقیب ستر طریقت
به نشیند و در مجلس طریق بزرگ کوچک نباشد فرق در میان متخص
وغیره نیست بی کسوت بالادست صاحب کسوت نه نشیند پس قدم
بالادست پیشی قدم مهمانه نه نشیند بعد از نشستن اهل طریق یک عدد

[illegible]

پوست مرغزار سفید نباشد برابر سر کار نقیب باندازند و یک عدد مجموعه

بعد پوست بگذارند و یک عدد لنگ چهار گوشه تا نموده میان مجموعه

بگذارند و یک شهباز چهار عیب باشند در روی لنگ گذارند و یک عدد جام

روی چهار عیب گذارند و طالب دو رکعت نماز حاجت بگذارد و نیت

از برای تأثیر نفس بعد از نماز بسته پنج عدد شمع روشن بر پشت پیر

دلیل باشد و طالب اذن دخول شدن قایم نماید بعد از حاصل شدن

جواب داخل مجلس شود و شروع بخواندن اثبات شمع نماید و پیر دلیل

شمعها را بر صاحب لنگی بسپارد و بعد از تمام شدن شمع طالب

فاتحه تکبیر بخواند بعد پیش پیر ارشاد خود با ادب سر دو زانو بنشیند

بدست راست دامن مرشد خود را بگیرد و مراتب خود را بخواند

و مرشد جواب گوید بعد از جواب گفتن مرشد خود در پیش مجموعه

چهار زانو بنشیند و رو بروی نقیب از طرف راست مجلس رخصت بگیرد

بعد اثبات

۳۸

بعد اثبات جام بخواند و جام را بردارد بدست پیر دلیل خود دهد

بعد اثبات چهار عیب را بخواند و چهار را بردارد بر دوش راست خود

اندازد بعد اثبات لنگ بخواند و لنگ را بردارد در دوش چپ خود اندازد

بعد از آن اثبات پوست بخواند و پوست را بردارد دم در مجلس باندازد

از مجلس بیرون برود بعد از بیرون رفتن طالب دو عدد قند نقیب

سفید میان مجلس پهن کند یک عدد رحل با قرآن رو بروی سرکار

نقیب بگذارند و از پایین رحل [illegible] بگذارند و از

پایین تر چراغ سنگ قناعت بگذارند و پایین تر از سنگ قناعت

رشتم کتب بگذارند و پایین تر از رشتم کتب کتاب صورت بگذارند

و از پایین کتاب شهباز بگذارند و از پایین تر شهباز عصای شکر بگذارند

و از پایین تر عصا کشکول مردمی پوست بگذارند و از پایین تر کشکول

احرام بگذارند و از پایین تر احرام سفره طعام بگذارند و از پایین تر

سفره بر زمین فنبری بگذارند و ارتیر زمین پایی تر تاج دوازده

ترک کتیبه دار بگذارند مرید طالب برهنه شود و در کره اندام او تا شد

دیگ لنگ دیگر به بندد و یک عدد قدیفه سفید بر دوشی اندازد

د مرق چپ بر سر نهد و شهباز بر گردن اندازد و سر شهباز بدست

پیر دلیل باشد و شروع نماید بخواندن مدح نعت تا برسد جای دلیل و اثبات

تمامی دلیلها بخواند داخل شود سه مقام سه منزل طی نماید و سه وسیله اثبات

کند و پیر دلیل نکته معرفت عین الیقین را بگوشی چپ است گوید اسبار

و تاج بر سر او بگذارد و دو تحت تکبیر بخواند و کمر او را به بندد و چپ است و در نفس

فرماید اگر قفل و شد بگذارد تاج بر سر او بگذارد و دو تحت تکبیر بخواند کمر او را به بندد

دو سر کار پیر معرفت پیر دلیل شده را باد ارضای فرما بند ارقام پیر ارشاد

شریعت داخل شود در دو مقام دو منزل دیگر طی نماید و دو وسیله دیگر

اثبات کند و بسپارد بدست پیر ارشاد پیر شریعت از رموزات شریعت

آگاه نماید و وسیله را باد ارزانی فرماید و نکته شریعت حق الیقین ارشاد را

بگوش چپ است او بسپارد و تاج بر سر او بگذارد و کمر او را به بندد و دو تکبیر

تکبیر بخواند اگر مفرد باشد تاج بر سر او بگذارد و دو تحت تکبیر بخواند و کمر او را نه بندد

دارشار نمودن که باد ارزانی فرماید و تا پیر سیم پیر طریقت داخل شود و

در مقام دو منزل دیگر طی نماید دو وسیله دیگر اثبات کند و بسپارد به پیر سیم

پیر نقیب سید صاحب علم و تلقین پیر طریقت از رموزات طریقت او را

آگاه نماید و نکته طریقت علم الیقین را بگوشی چپ است او بسپارد

و تاج بر سر او بگذارد و دو تحت تکبیر بخواند و کمر او را به بندد اگر اصحاب باشد تاج

بر سر او بگذارد و دو تحت تکبیر بخواند و کمر او را نه بندد و سر کار پیر طریقت

دوازده مقام در شهر نوبه فدا اهرا باد ارزانی فرماید ارقام پیر چهارم پیر حقیقت

داخل شود و پنج مقام پنج منزل دیگر طی نماید و پنج وسیله دیگر اثبات کند

جنب سر کار سید نقیب پیر چهارم حقیقت شهباز را از گردن او بردارد و کمر او را

سه بند و نکته حقیقت صدق الیقین که گوش چپ است او

بسپرد دوازده منزل حقیقت را باد ارزانی فرماید و از برای ختم

فاتحه تکبیر خواند مرخص فرمایند او و تاج بر سر او گذارند و سرکار پیر دعا

و اهل مجلس در حق درویش مذکور فاتحه تکبیر خوانند و مرخص

فرمایند و دست بوسی اول دست سرکار نقیب را ببوسد بعد از آن دست

سرکار سید صاحب علم که پیر لنگر باشد ببوسد بعد از آن دست سرکار پیر ارشاد

خود ببوسد بعد از آن دست سرکار درویش پیر دلیل ببوسد بعد از پیر

دلیل دستهای صاحب کوتان اهل طریق یکان یکان ببوسد

بعد از آن با یک کس [illegible] مصافحه نماید دست ایشان را ببوسد بعد از آن

دست سرکار ساقی طریقت را ببوسد بعد از بوسیدن دست

سرکار ساقی طریقت با خلق الله [illegible] یک بیک ای برزگ

و یک یک مصافحه نماید تا اهل مجالس تمام شود

بعد از آن دست بوسی مرید [illegible] و ایستد دستها آویزان کند

و کلمه نک بگیرد بگوید یا الله الا الله زیارت در دلها شد و پیر ارشاد

در جواب گوید زیارت دوازده امام چهارده معصوم نصیب باشد بعد مرید این رباعی را بخواند

یک نان جو از غذای مریم خوشتر   تاج نمدی ز افسر جم خوشتر

افتادگی و فقیری و درویشی   از سروری تمام عالم خوشتر

بعد از آن شیرینی درویش مذکور را نوش فرمایند بعد شیرینی

مجلای اختیار آن درویش را در همان مجلس هیفده سلسله بنویسند

هر کدام بجای خود مزین فرمایند مقصد چهارم در بیان آداب

احکام مجلای باشد و آن مشتمل است بر [illegible] باب باب اول

مجلای احکام اختیاری است این صحیفه صورت سواد مجلای اختیاری

یا علی   بسم الله الرحمن الرحیم   ادرکنی

بعد از آن

الحمد لله الذی اذهب اللیل بقدرته وجاء بالنهار برحمته خلقا
جدیدا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان الساعة اتیه لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور علی
ذلک احی وعلیه اموت وعلیه البعث ان شاء الله اقر محمد من اسلام
سپاس بر اساس وحمد بیرون از قیاس مران خالقی را سزاست
که خلقت انسانی بیک قطره از رشحات قدرت اوست که
که فتبارک الله احسن الخالقین چون بنی آدم را از کتم عدم
بصحرای وجود آورده وعقل وهوش برآراسته که در شناختن احد
یتش چون نشناسان دشت حیران سرگردان نباشند
در روز و شب در طلب طاعت وعبادت ومعرفت کوشند که وما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس بنا براین کودک ابدالان

صحرا گرد شوق شال سفره بجهته جمع نمودن دانه توکل دست آویز
نموده اند ورشته بذوق اهل دلی بر میان جان بسته اند وکدو مطبخ
سرباری سودای عشقش بر دست گرفته اند که قل الحمد لله الذی لم یتخذ
ولدا ولم یکن له شریک من الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا

ای دست عطای تو درین کهنه مکان　　گسترده یکی سفره گران تا بگران
یکدانه آن خرمن ارباب جهان　　یکذره آن نعمت شاهنشاهان

غذا وان طریق هر ایتش نعلی توکل در کشیده اند وزنجیر که افقر
فقرست بر سر بسته اند وزنگ حیدری که از بهر صلای طریقت است
بر میان شوق او یخته اند وجریده که علم استقامت است بر کف
تحقیق گرفته اند وبرگ رضای تسلیم بجهته پینوائیها پوشیده اند
ولنگ که سرپوش دو جهان است بر میان بسته اند ولقلای

وبقلای کمر اژدر نفس را با طاعت در آورده اند تا از جملهٔ گمراهان ضالین
نباشند که غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نظم

از شوق رضای اوست تجرید فلک وز ذوق لقای اوست تسبیح ملک
عالم همه در صفات ذاتش حیران در بر قلندرست در بحر سمک

وصلوات زاکیات با برکات بر روح پر فتوح اشرف مخلوقات
و اعظم موجودات یعنی هادی و بهترین خلق ابو القاسم محمد مصطفی
که بازماندگان وادی جهل را به چراغ هدایت راه نموده اند و بر دست
شیطان رجیم و نفس لئیم را بپالهنگ شریعت بر کمر بسته اند
و رهروان طریقت را در کشتی توکل جای داده و از بحر بی پایان
حرص گذرانیده و بر کنار سفرهٔ قناعت نشانیده و از نعمت معر
فت معمور گردانیده و دماغ حقیقت بوستان داده تا سر ابلیس نفس

سرکش را برده اند و به بشارت فان الجنة هی الماوی سرافراز و مفتخر گرده اند

چمن آمده ام بسنگ میدان وجود دیدم همه عالم بر صفاتش مسجود
مفرد شده در فضای لنرخان از شوق شاید که بدین وسیله یابم مقصود

و سلام مالا کلام بر آن جان جهان و جهان جان داماد مصطفی علی
مرتضی که اختیاران معرکهٔ مدح و منقبتش بر صندل رضا جای
نموده اند و عصای تجرید بر کف تحقیق گرفته اند و ردای باصفا
بجبهه طواف کعبهٔ کویش بر دوش هوش افکنده و تبرزین بجهه
جهاد با کافران بدست توسل گرفته اند و جام نشان باده نوشی
شوقش بدست ارادت جلوه داده اند و فاتیل حکمت اطاعتش را
بدایرهٔ خواص و ملاء عوام بجوش در آورده و رشتهٔ مهر و محبتش را چون
کمر مرصع از همت والا بر میان امتحان بسته اند و دست خط

باصفا بر صفحهٔ سینهٔ باصفاتش نقش نموده اند و کتاب فال اقبا
لش را از بهر امتیاز بر سایر خلقان در بزم انس گشوده و تاج
وهاج شاهنشاهی بجهت دریوزه احسان صمدی بر سر نهاده اند
تا در میان خواص و عوام مفتخر و سرفراز باشد و بشعلهٔ شوق
این دوازده وصله طی و در منزل هوا و هوس نفس لئیم را به بیابان
رضایت نموده و از بحر بی پایان وسواس شیطانی و جسمانی در دو حال
گذشته و بسر منزل مراد رسیده و بدستیاری دوازده امام که و لعثنا
منهم اثنی عشر نقیبا بسر منزل اعلای دوازده برج و چهار عنصر بمراد و مطلب رسیده اند

ای معرکه آرای بساط جهان   ناهلان را بدین مرتبه مرسان

علوی که بود زما و جایت شب و روز   او راست بسر جمله این مردان

پس خوشا حال این جوهر قابل انسان کامل که در پس دیوار

جهل

جهل و نادانی نشسته اند و کودک ابدالان عقل رهبرش نموده و غرا
دانه گشته و بچراغ هدایت راه نموده تا از ظلمات جهل و نادانی بیرون
آمده و خوشا حال آن مرد عاقل که بکشتی ولایت مرتضوی از بحر
نافرمانی گذشته و دست توکل بر دامن دوازده اختیار معرکه روز
جزا زده تا در میدان دو کون طبل آزادی نواخته و از صدای ناتوا
نش دل در بر ملوک لرزیده تا علم شهادت منقبتش را بر کف تحقیق
برداشته اند و از شعشعهٔ حمیتش دیده ها روشن و نور طوقش طوق
در گردن سرکشان افکنده و شاهان جهان در خانهٔ عرفانش
دریوزه کرد و سرور کون عالم از بیم تیغ زبانش دریوزه کرد نظم

یارب برسالت رسول دو جهان   علوی دارد ز لطف تو تیغ زبان

چون هست باختیار تو کون مکان   بردار ز جرم تو خط عصیان

اما بعد بررای مهر اعتلای بیضاضیای سادات باسعادت
ونقبای نیکو فطرت ومشایخ پاکیزه سیرت وخدام روضات
محترم ودرویشان صاحب طبل وعلم وجلوه دهندگان تاج وکمر
اعنی اختیاران عالی گهر ودارنده کان کشتی ودماغ که مشهورند به مفرد
بادر دوداغ ومجاهدان بانفس پرتدبیر یعنی غزاوصاحب خریده وزن
بجیر وچاوشان روضات محترم وذاکران فرزند شفیع الامم
وسلمانیان وسلیمانیان وقاریان ومؤذنان وپهلوانان
بادان وشاطران جلوسلطان وشاطر خبازی وجلوداران
فرس وبابایان صاحب دم وسقایان وبوجاران وسلاخان
وسخن وران پوشیده ومخفی نماند که هیچ فردی از افراد
کاینات بدون سعی واجتهاد وبیمرتی وخدمت استاد بجایی

انشا

رسیده ونخواهد رسید بمضمون صداقت مشحون حدیث نبوی
صلی الله علیه واله وسلم لولا المربی ما عرفت ربی وبمفاد
هدایت ارشاد واستعینوا من کل شیعه مار مابها بر ذمه هر فردی
از افراد کاینات که دوایع برایع خالق دوجهانند لازم ومتحتم
است که در تمشیت امور خود دست ارادت بدامن مرشدی
کامل زده تا باعانت ویاری او از فریب وفسون وحیل وفنون نفس
اماره رهایی یابد بناء علیه افقر الفقراء واضعف الضعفا سالک
طریق صداقت ومجذوب صراط المستقیم هدایت اعنی مهدی
محمد مهدی درویش تبریزی الاصل طهران المسکن چون مدتی
می بود مدید وعهدی بس بغایت بعید که مانند سوختگان
بادیه فراق که گداختگان توته محبت واشتیاق در سلک

درویشان عزاو مفرده جلوه می نمود وطی مقامات تجرید وتفرید را
از روی تحقیق میکرد از انجاکه کون در رقیت هوای آن بر سرش افتاد
که خود را در سلک درویشان صاحب عصا ورد یعنی اختیاران
صفه صفا در آورد گوی سبقت از هم کنان ربود وخود را بنظر
فیض منظر درویشان رساینده ومس وجود خود را باکسیر نظر این
سلسله کیش صداقت ونمایندگان جاده هدایت طلای بیغش
ساخته وازایشان تمنای مرحله اختیاری نموده بصوابدید آن
مردان راه خدا در دار السلطنه تبریز عشرت انگیز نشاط آمیز مجلسی
همچون خلد برین ونزهتگاهی مانند اعلا علیین آراسته ساخته
ودر همان مجلس که رشک ارم می بود دست ارادت بدامن عالیشان
رفیع القدر والمکان طوطی شیرین مقال دانتوری وقافیه سنج

محفل

محافل هنروری ونکته پرداز مجالس سخنوری زبدة العارفین وعمدة
السالکین اعنی سرکار درویش غلام حسین اختیار طهرانی
نمود ومشار الیه را پیر ودلیل خود دانسته وآن پیر وشریعت وخود
یافته راه طریقت قبول فرموده ودست آن سرگشته وادی شوق
وخادم اهل فقرا گرفته وبقاعدهٔ درویشان ما تقدم بقاپچی فقر
آورده وطی منازل طریق فقرا من وجه التحقیق نموده واورا بدست
عالیجناب قدسی آداب نیکو فطرت پاکیزه سیرت وغنچه بوستان
نکته پروری وگل گلستان هنروری ومداح آل مصطفوی وچاکر خا
ندان مرتضوی اعنی کهف الحاج حاجی محمد حسن اختیار کاشانی
سپرده وایشان را پیر ارشاد خود دانسته وآن دریا فته
معرفت از راه ذره پروری قبول فرموده واز حسن سلوک او

راضی شده و بدوازده وصله که متعلق اختیاران محذو میر المعفر

آیه اثبات دوازده وسیله اختیاری

و سر افراز ساخته اول تاج بجهته دریوزه جان صمدی و آن متعلق

است بشاه اولیا رب قد اتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل

الاحادیث دویم (نشین) کمربست بجهته میان بستن بحجت آل احمدی و آن

متعلق است بامام حسن مجتبی که و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه

فی الاخرة من الصالحین سیم جام نشان است بجهته باده نوشی

شوق و آن متعلق بسید الشهدا است للذین احسنوا الحسنی و زیاده

و لا یرهق وجوههم و لا قتر و لا ذلة اولئک اصحاب

الجنة هم فیها خالدون چهارم فاتیل تقلب است بجهته دفع

المرض الصدر احبا و سود مندی بنام امام زین العابدین

فاذا مرضت فهو یشفین پنجم ردا بجهته طواف کعبه ذوق

و آن متعلق است بامام محمد باقر است افمن هو قایم علی کل نفس

بما کسبت و جعلوا الله شرکاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض

ام بظاهر من القول بل زین للذین ششم کتاب فال بجهته تنبیه

غافلان و آن متعلق است بامام جعفر الصادق اقرء کتابک کفی

بنفسک الیوم علیک حسیبا و اقرا هم بک الذی خلق هفتم صندلی

بجهته مداحی امیر مؤمنان و ان متعلق است بامام موسی کاظم

کذلک نقص من انباء ما قد سبق و قد اتیناک من لدنا ذکرا هشتم

عصا بجهته تقویت طی بیابان فنا و آن متعلق است بامام رضا که

هی عصای اتوکؤا نهم رشته بجهته حفظ از بلات و آن متعلق

بامام محمد تقی است ام یقولون افتراه قل فاتوا بعشر صور

مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم

صادقین دهم بساط خواص بجهت ابراز بعضی از علم حکمت
و در اصل اذن آن از امام علی النقی است که والارض مددناها
والقینا فیها رواسی وانبتنا فیها من کل شیئ موزون تبصرة
فیها من کل یازدهم دست خط بجهت مباحات بدرگاه قاضی الحا
جات وان بامام حسن عسکری متعلق است لقد انزلنا الیکم
کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون دوازدهم تبرزین بجهت جهاد
با کافران که وارنده این وصله باشد در انتظار ظهور قائم
لامر الله صاحب الزمان باشد الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا
فی سبیل الله باموالهم وانفسهم این دوازده وصله را باو ارزانی
داشته و دوازده مقام اختیاری را باو نموده اول مقدمات
اختیاری و آن بر سه وجه است اول علم بر موزات مرحلهٔ

تفرید

تفرید تجرید دویم ازان اعتقاد بتوحید است سیم متذکر بودن
بکلمهٔ لا اله الا الله دویم بیان قرار دیدار شرط اختیاری سیم
دوازده کلمهٔ ابجد طریق چهارم سه کلمه حرف نصیحت از حقیقت
پنجم رموز معرفت ششم بیان معنای اختیاری هفتم
آگاه ساختن از صفات مستحسنه هشتم ترک نمودن افعال
ذمیمه نهم واقف ساختن از چهار چهار مقام دهم فهمایندن
دوازده شد اختیار یازدهم بیان کرسی طالب و مطلوب
و پیر و مرید دوازدهم رفتار و کردار ابنای خلق خدا بعد ازان آن ارزوی
مرحمت و شفقت دست آنرا گرفته و بنظر فیض منظر سلالهٔ دود
مان سیادت و گلچینی فرس نجابت چراغ افروزندهٔ مجلس
فطرت بینش آموز دیده افادت گل بوستان شریعت شمع

شبستان طریقت و نور محفل حقیقت سالک طریق درو
یشی و نور عاقبت اندیشی اقا سیّد محمد رضای صاحب علم
رسایند وآن منبع الجود والاحسان را پر نظر خود دانسته و جناب
مقدّس القاب سید سابق الذکر قبول فرموده واورا از رمز علم
الیقین وعین الیقین وحقّ الیقین باخبر کردانیده واز راه
بنده نوازی اورا بخدمت سلالة السّادات العظام وزبدة النّجباء
الکرام شمس الفلک السّیاده والقمر البروج النّجابه والنّقابه والعزّ
والاقبال والاجلال صدر نشین بزم طریق وزیب اورنگ تحقیق
المستغنی سیّد نقیب دام اقباله العالی رسانیده وان ذوی
العزّ والاحترام اورا پر دعای خود دانسته وآن رفعت مدار قبول فرموده
اورا برشانیده وخطبهٔ بلیغی اورا فرموده واورا بشرف تاج

دکر

وکمر مشرّف ساخته واهل مجلس فاتحهٔ خیر درحقّ وی خوانده
بناء علی تلک المقدّمات بر جمیع صاحب کسوتان هر شهر ودیار
مخفی نماناد که درویش مذکور بخدمت شایسته باین مراتب عظما
ومرحلهٔ اعلای اختیاری رسید ومراعات نسبت باو عند الله و
عند الرّسول ضایع نخواهد شد که انّ الله لا یضیع اجر المحسنین
وکان ذلک تحریرا فی دوازدهم شهر ذی حجه الحرام سنه ۱۲۶

بسم الله الرحمن الرحیم

باب دوّیم در احکام مجلّای مفرد ابدالی است

خدایا جهان پادشاهی تراست | زما خدمت اید خدای تراست
پناه بلندی و پستی توی | همه نیستند هرچه هستی توی
همه آفریدست بالا و پست | توی آفریننده هرچه هست
همه هستند سرگردان چو پرکار | بدی دارندهٔ خودرا طلبکار

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را سزاست که بنای دولت شهر
یاران کامکار و پادشاهان کرهان وقار را بمتکای جلالت
و مسند خلافت انی جاعل فی الارض خلیفة متمکن ساخت ستایش
و پرستش کریمی را سزاست که بکرامت خلعت استقامت و لقد کرمنا
بنی آدم انسان را مفتخر و سرافراز داشت و پادشاهی
که رایت پادشاهان عادل را بذروهٔ فرمان فرمائی و کشور
کشائی باوج گیتی رسانیده و تیغ مجاهدان پردل را مرآت جوهر
نمای خصم افکن کردانیده سبحان من یمیت و یحیی و لا اله الا
هو خلق الارض والسماء الطف بنا بلطفک سامع الدعا و اغفر
لنا بفضلک یا سامع الدعا و آفتاب رسالت بطحی را از مطلع
انوار خود ظاهر ساخته نور نبوت عضما را از شرق ام القرای

ساطع

ساطع و لامع کردانیده یعنی سید انبیا و خلاصهٔ اصفیاء
داننده اسرار غیب رسانندهٔ اخبار لاریب نوبادهٔ چمن
کاینات مهر سریر رسالت شمع محراب نبوت محرم بارگاه
کرامت یعنی بنام محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تیما
فهرست مجموعهٔ ولایت سردفتر نسخه وصایت دیباچهٔ ار
قام هدایت عنوان احکام عنایت یعنی اسد الله الغالب
و مظهر العجایب و مفرق الکتائب و مطلوب کل طالب
امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه و اولاده الطاهرین اما بعد بر ضمایر قدسی سرایر
سادات عظام و نقبای کرام و اختیاران والا مقام
و مفرد ابدالان شاه اولیا حیدر و قضاوان ساقی کوثر و

کودک ابدالان صاحب [illegible]ت وچاوشان آئمّه انام وسایر
صاحب گستان هفتگی سلسله نبی وولی پوشیده ومخفی
نماند که هیچ فردی از افراد کاینات بدون سعی وسیر [illegible] به
جای نرسیده ونمیرسد بمضمون حدیث نبوی صلعم لولا المربّی
ماعرفت ربّی خصوصا سوخته بادهٔ فراق وگداخته بوتهٔ اشتیاق
خیرالزّایرین [illegible] درویش مدّتی بود مدید وعهدی بود
بعید درکسوت قضاوت جلوه می نمود خواست تا خود را در سلک
درویشان مفرد ابدالی درآورد تا آنکه بهترین وقت نیکوترین ساعت
از ساعات سعید در دار السلطنة [illegible] مجلسی هم چون
خلد برین آراسته وپیراسته در حضور شیخ نقیب وفرزندان ارباب
طریق که نامی نامی ومهر گرامی هر یک در حاشیه این صحیفه مرقوم ومزیّن است

درهمان

۴۰

درهمان مجلس عالی دست ارادت بدامن بلبل چمن مدح گستری و
عندلیب خوش الحان سخنوری درویش ملان [illegible] اوزن واورا
پیر دلیل خود دانسته ودرویش مذکور از حسن سلوک او راضی گشته
ودست سرگشتگی او را گرفته بقانون درویشان ما تقدّم به قاپی
هفت مقام وهفت منزل مفرد ابدالی را طیّ نموده وهفت [illegible]
مفرد ابدالی در آورده ابدست افصح المتکلّمین وزبدة السّالکین وعمدة
العارفین [illegible] سپرده ودرویش
مشارالیه از حسن سلوک او راضی گشته وپیر ارشاد گشته واز
رموزات فقر آگاه نموده ووسیله که تعلّق بدرویشان مفرد ابدالی
دارد بار ارزانی فرمودند اول تاج [illegible] سفره سیم [illegible] چهارم کشکول پنجم [illegible]
ششم عصا هفتم چهل تار [illegible] دیگر در نیابت اختیار [illegible] منزل [illegible]
اول [illegible] کمربست [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] اختیار
ششم لسان کشیدن [illegible] مرید هفتم نیابت اختیار [illegible] ارزانی نمودند [illegible]
دیگر خواندند وکمر او را بستند ودم رخص فرمودند که مشارالیه [illegible]

[illegible]

و بهر بلادی و بهر قریه وارد گردد او را در سلک درویشهای مفرد ابدالی
دانسته و مراعات او بهر کس لازمست چنانچه عرفا گفته اند

کسی نیک بیند بهر دو سرا — که نیکی رساند بخلق خدا
مرنجان دل گرم درویش را — بدریای آتش مزن خویش را
بی خدمت ابدال کس ابدال نشد — واقف نشد آنکه صاحب حال نشد
در ضمن کلاه نمد هست این معنی — بر سر نرسد هر آنکه پامال نشد
آنجا که نظرگاه دل درویش است — سرچشمهٔ آب زندگانی پیش است
زنهار میازار دل درویشان — درویش خدا نیست خدا درویش است

تحریر از شهر شوال المکرم سنه [illegible]

باب سیوم

در بیان آداب تخلیق قضاوت سربلند بسم الله الرحمن الرحیم

خدای جهان پادشاهی تراست — ز ما خدمت آید خدائی تراست

پناه بلندی و پستی توئی — همه نیستند هر چه هستی توئی
همه آفریده است بالا و پست — توئی آفریننده هر چه هست
همه هستند سرگردان و پرکار — بدیدار ننده خود را طلب کار

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را سزاست که بنای دولت سلاطین را
کامگار و پادشاهان گردون وقار را مسند جلالت و مسند
خلافت انی جاعل فی الارض خلیفة تمکین
ساخت سبحانی و هر شکر بیحد او را سزاست که کرامت
الاستقامت و لقد کرمنا بنی آدم انسان را
مفتخر و سرفراز داشت و پادشاهی که رایت شان
عادل را بذروهٔ فرمانفرمائی و کشورگشائی باوج کیوان
رسانیده و تیغ جهاندار و برق امرات جوهر تابانی خصم افکن
گردانیده سبحان من یمیت و یحیی و لا اله
له الا هو خلق الارض و السماء
الطف بنا بلطفک سابغ الله عفا و اغفر

لنا بفضلک یا سامع الدعا و آفتاب رسالت
بطحی را از مطلع انوار خود ظاهر ساخته نور نبوت عظمی را از
شرق ام القرای ساطع و لامع گردانیده یعنی سید انبیا و خلاصه
اصفیا داننده اسرار غیب رساننده اخبار لاریب نوباوه چمن
کاینات مهر سپهر رسالت شمع محراب نبوت قرم بادکان
کرامت یعنی جناب محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
سیاه فهرست مجموعه ولایت سردفتر نسخه وصایت دیبا
چه ارقام هدایت ابواب احکام عنایت یعنی اسد الله
الغالب و مظهر العجایب و مفرق الکتایب و مطلوب کل
طالب امام المشارق و المغارب علی ابن ابو طالب
صلوات الله و سلامه علیه و اولاده الطاهرین اما بعد بر ضمایر قدسی
سرایر سعادت عظام و نقبای کرام و اختیاران والامقام
و مفرد ابدالان شاه اولیا صدر و قفاداران سقی کوثر و کودک
ابدالان صاحب خدمت و چهودشان الحمه انام و سایر

صاحب

صاحبکرتان هفده سلسله سبحی و ولی پوشیده و مخفی نماند که
هیچ فردی از افراد کاینات بدون سعی پیر و مرتبه بجایی نرسیده و
نمی رسد بمضمون حدیث نبوی صلعم لولا المربی ما عر
فت ربی خصوصا سوخته بادیه فراق و گداخته بوته
اشتیاق در دلیلی فلان کودک ابدال صاحب لسان خدمت
مدتی به مدید و عهدی بعید در کسوت لنگ ناجیه جلوه گر
نمود خواست تا خود را در سلک درویشان قفادار
در آورد تا آنکه بهترین وقتی نیکوترین ساعت از ساعات
سعید در شهر فلان با قصبه فلان مجلسی طریق بهمان جلد
برین آراسته و پیراسته در حضور شیخ نقیب و فرزندان ارباب
طریق که حاضر بسیر و سپر کرام هر یک در این فرداشته اند
صحیفه مرقوم و مزین است در همان مجلس عالی دست
ارادت بر دامن بلبل چمن مدح گستری و عندلیب خوش الحان
سخنوری درویش فلان اختیار زده و ادا هر دلیل خود و داشته

و درویشی مذکور از فن سلوک او واقف گشته و دست برگشته که
او را گرفته بقانون درویشان متقدم از جانب تفاوت داخل
نموده و پنج مقام پنج منزل طی نموده و هر منزل یک سلسله اثبات
نموده بدست افصح المتکلمین و زبدة السالکین وحید ا
لعارفین و ملاح جناب امیر المومنین درویشی فلان اختیار کرده
و درویش مشار الیه از فن سلوک او واقف گشته و بیرارشاد خرقه او را
قبول فرموده و از موارات مقرر تفاوت آگاه نموده منزل و مقام و سلسله
که تعلق بدرویشان تفاوت دارد باداربانی فرموده اول تاج دوم
سفره سیم تبرزین چهارم کشکول پنج احرام و سلسله معصار او در نیابت مقود ابدالی
باداربانی داشته اند منزل مقام اول بهشتی کار عوده که درویشان دوم
طریق سیم گل کبریت چهارم پارسه بازار پنجم لنگر خوانی در نیابت
مقرد ازانی فرموده و گفته شربت [illegible] هر ارشاد باد شهر ده تاج
براد لله گشته و آنچه شیر در حق ایشان خواندند کمر او را بستند و رخصت
فرمودند که مشار الیه بسهر بلاد و هر قریه دارد شود او را

در سلک درویشی تفاوت داشته و مراعات او بر کسی
لازم است چنانچه عرفا گفته اند در نظم

کسی نیکی ببیند بهر دو سرا | که نیکی رساند بخلق خدا
مر کسان دل گرم درویش را | بدریای آتش مزن خویش را
الجا که نظرگاه دلی درویشی است | سرچشمه آب زندگانی پیشی است
زنهار میازار دلی درویشان | درویشی خدا است خدا درویشی است

تحریرا فی غره شهر فلان | فلان سنه ۱۲

باب چهارم در بیان آداب لسان نامه مرتاض بسم الله الرحمن الرحیم

خدای جهان پادشاهی تراست | ز ما خدمت آید خدائی تراست
پناهی بلندی و پستی توی | همه نیستند هرچه هستی توی
همه آفریده است بالا و پست | تو ای آفریننده هرچه هست
همه هستند سرگردان چو پرگار | پدید آرندگی خود را طلب کار

حمد حمد و ثنا بیحد و حد خداوند برا لائق است که بنا بر حرکت شهر و بازار و
کاه کار و هه دوستان کرده و دنیا را [illegible] جلالت و مستند ذات

انی جاعل فی الارض خلیفة متحقق ساحت ستایش و پرستش کبریا
سزا است که بکرامت خلعت استقامت و لقد کرمنا بنی آدم انسان را
مفتخر و سرفراز داشت و بها و شاه که رایت پادشاهان عادل را بعز ده
فرمان فرمائی و کشورگشائی باوج کیهان رسانیده و تیغ جان اعدا
بر رد امارات جهل نمود ختم انبیا گردانیده سبحان من یمیت و
یحیی و لا اله الا هو خلق الارض والسماء والطف بنا بلطفک سابغ الآلاء
واغفر لنا ذنوبنا بفضلک یا سامع الدعا و آفتاب رسالت تجلی را از
مطلع انوار خود ظاهر ساخته و دوره نبوت عظمی را از شرق ام القری
ساطع و لامع گردانید یعنی سید انبیا و خلاصه اصفیا دانندۀ اسرار غیب
رسانندۀ اخبار لاریب نوباوۀ جمیع کائنات مظهر سریر رسالت
شمع محراب نبوت حرم بارگاه رحمت یعنی بنام محمد المصطفی
صلی الله علیه و آله سیما فهرست مجموعه ولایت سردفتر نسخه
وصایت دیباچه ارقام هدایت عنوان احکام عنایت یعنی
اسد الله الغالب و مظهر العجائب و مفرق الکتائب و مطلوب

کل طالب

کل طالب امام المشارق والمغارب علی ابن ابی الطالب
و صلوات الله و سلامه علیه و اولاده الطاهرین لا تعد بر ضمایر
قدسی سرایر سادات عظام و نقبای کرام و اقتباران والا
مقام و مقر و ابدالان شاه دین حیدر و قطعنان سافر کوثر گردگر
ابدالان صاحب خدمت و چاووشان ائمه انام و سایر صاحب
کونان هفده سلسله پنج دودمان هویدا شده و مخفی نماند که هیچ فردی
از افراد کائنات بدون سعی و بی مربی به جای نرسیده و نمی رسد
بمضمون حدیث شریف لولا مربی ما عرفت ربی خصوصا که حضرت
بادیۀ فراق و گداخته بوتۀ اشتیاق درویشی فلان مدتها
بود که در عهد دوری بعید طالب راه بود حلوه مریدان خواست
تا او را به سلک درویشان صاحب نسبان در آورد تا آنکه بهترین
وقت نیکوترین ساعت از ساعات سعید در جای فلان مجلس
بهم چون جلد برین آراسته و پیراسته در حضور شیخ نقیب و فرزندان
ارباب طریق که نامی نام و مقدم گرامی ایشان بیک در ایشان

صحیفه مرقوم و مرتب است در همان مجلس عالی دست ارادت
بردامن افصح المتکلمین و زبدة السالکین و عمدة العارفین و هلا
مرجناب امیرالمؤمنین درویش فلان اختیار زده و طالب شده
و دشمن درویش مذکور بقانون درویشان ما تقدم با جذب تمام
از رموزات ... کوچک ابدال با خدمت و بردباری اکتفا نموده و
طالب بزیارت حاضر شده و درویش مذکور را از برای ارشاد و
قبول نموده لسان خدمت باو داده بمدت سه سال سه روز
درویش مشار الیه از حسن سلوک او راضی و خوشدل گردیده و
دست سرگشته کرده او را گرفته از نیابت هر دلیل راه و قدم اول

بحرمت داخل نمودند بقانون فقر سه منزل مقام کوچک
ابدال را طی نموده و سه وسیله اثبات نموده منزل مقام اول [?]
حرم صفی سیم نموده که نقدی درویش و یک منزل مقام از نیابت درویش
تفاوت ... بار سه بار از نبادار ... دانسته اند و سه وسیله اول تاج حرم
سفره سیم تبرزین و کشکول را از نیابت تفاوت باد ارزانی فرمودند
و نکشته هر دلیل را باد سپرده‌اند

و تاج

بر سر او گذاشتن اهل طلب و سرکار مرشد ما تحت تکبیر و در حق ایشان دعا
نمودند دیگر او را بشد داد و باین عظمی رسانیدند که درویشان این بهر
شهری که رود منصب صدر ترجیح وارد شود او را در سلک درویشان صاحب
لسان خدمت دانسته و مراعات او بهر کس لازم است از برای عند
الله و عند الرسول ضایع نخواهد شد والله اعلم بالصواب نظم

به صفت ابدال کسی ابدال شد — واقف زند انکه مصاحب حال شد
درد زمن خلاصه شد اهل غش — بر سر زرند همه تخته پاپای نه شد

ام منه حکمه برسیل لسان ... خدمت ... تحریر غره فلان سنه فلان

باب پنجم در بیان آداب اقرار نامه طالب خدمت ... بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی
خیر خلقه محمد و آله الطاهرین اما بعد غرض از تحریر این کلمات
صریحت و دلالت است که سوخته بادیه فراق و گداخته بوته
الاشتیاق اعنی درویش فلان مقر و معترف است که در شهر فلان در مجلس

طریق و بحضور شیخ نقیب و فرزندان ارباب طریق دست اراد
ت بردامن افصح المتکلمین و زبدة السالکین و عمدة العارفین
و مداح جناب امیرالمؤمنین درویش افتخار فلان زدم و
طالب او شدم و سرکار پیر مرشد سایه دست بر سر کمترین
انداختند تا بر ~~[illegible] خدمت دادم [illegible]~~
~~[illegible] درویشهای ما تقدم مدت [illegible] روز [illegible]~~
تا مدت معینی که در کتاب الهی تمام از جان و دل یک ساعت از خدمت گذاری
سرکار مرشد غافل نباشم بعد از مدت معینی ما را ارشاد کند در حضور
شیخ نقیب آن فقیر بیاورد و وسیله طریقت را بر من ارزانی
فرماید و طلا آنچه لازم است فرماید بر دست بنهاد و بنده را مرخص
فرماید این چند کلمه بر سبیل اقرارنامچه طالب جدید قلمی گردید تحریرا فی شهر
فلان سنه ۲۱ فلان هذا اقرارنامچه لسان
پردازی می باشد چون غرض از تحریر این کلمات خیریت
و دلالت است کوشش باد بس فراق حکایت بوسه الاشتیاق

[illegible]

٤٦

نقل عرضه

اعنی درویش فلان از شهر فلان در مجلس طریق و حضور شیخ نقیب
و فرزندان ارباب طریق دست ارادت بردامن افصح المتکلمین
و زبدة السالکین و عمدة العارفین و مداح جناب امیرالمؤمنین ع
درویش فلان افتخار زده طالب شدم و سرکار پیر مرشد نیز قبول
فرموده از رموزات لسان پردازی و معنیش آگاه نمودند و بعد از آن به پردازی
طالب شدم به قانون درویشهای ما تقدم لسان پردازی بنده کشیدند
و مرخص فرمودند تا الآن مدت فلان بعد مدت معینی تدارک بنده
سلسله را بیاورم و سرکار مرشد را و پیر دلیل را از خود راضی کنم و مرشد ما را
ارشاد کنند والله اعلم بالصواب این چند کلمه بر سبیل لسان نامچه پردازی
بر قلم حقیقت تحریر رفت فی شهر فلان سنه ۲۱ فلان

مقصد پنجم در احکام سؤال نمودن طالب از راه طریقت و جواب فرمودن
پیر مرشد و آن مشتمل است بر چند باب باب اول در بیان آداب
[illegible] سؤال نمودند که آیا ابتدا از کجا می باشد در جواب فرمودند
ابتدا [illegible] در [illegible] مرد بود [illegible] نام [illegible]

منقبتان بود و صاحب اهل عیال بی چیز بود و طبع شعر داشت و نام شکار

او حبیب بود و بعد از خلافت ثلاثه جناب مولای متقیان در مسند خلافت

بنشستند و آن مولای شعر را انشا نموده و تخلص اش حبیب بود تمام

کرده که بدست جناب مولا بمدینه منوره برده در حضور مبارک آن وقت آن

سرود ادا نمود و عسرت گذران و تنگی معاش خود را در ولایت عجم اظهار نمود

جناب مولا دست التفات الهی بر سر آن فقیر کشیده کاغذ ملاقی خود را نوشته

باو مرحمت و التفات فرمودند که بهر شهر و بهر بلادی برود و در مقدمی نماید

دوستان و شیعیان آن مقتدا باو اعانت نمایند ابتدا عجم خانه و

جلا از هیچ عجم باقی مانده است تا بجای پیدا نبود سوال میکنند که ابتدا همه

سلسله از کی مانده است در جواب فرمودند که [illegible] خان افغان علیه اللعنه

والعذاب خروج کرده ایران را مسخر کرده آمد باصفهان در تخت سلطنت

نشسته حکومت میکرد و اسم نامی جناب مولا را قدغن نموده آن ملعون

حکم کرد که اسم آنجناب را بنعلهای اسب نقش نموده بپای اسبان زدند

و تمام شیعیان آن تقیه کرده لباس افغانی پوشیدند هیچ کس

جرئت نمیکرد که نام مبارک جناب مولا را بر زبان بیاورد [illegible]

مدید بدین طریق گذشت بعد از مدتی درویش نام درویش از اولاد حبیب

عجم سابق الذکر شنیده خروج کرد که از بر آن متوجه شد اصفهان

گردیده بخانه حاجی پیر موذن اصفهانی نزول کرده منزل اقرار نمود در

هنگام شب سر مطلب خود را بجای پیر موذن مزبور اظهار نمود

با شخصی که آمده ام که اسم آنرا خود مرا در میان کوچه بازار اصفهان

اظهار نموده و مدح منقبت آن مولا را بخوانم خواه مرا بکشند

دیانه بنا علی ذلک حاجی حبیب درویش در هنگام شب از شیعیان

آن مقتدا شانزده نفر را خبر ساخته بر سر درویش معظم الیه

جمع شدند و ایشان باهم هم قسم شدند که فردا با تو یکی شده

ثنا خوانی خواهیم شد فردا صبح روز جمعه بود برخاسته تمامی

لباسهای خود را از بر کنده و عریان گشته یک کفن سفید پو

شیده و تاج بر سر نهاده و آن شانزده نفر در دنبالهای دیگر هم کفن

پوشیدند هر کدام یک قبضه خاک بر سر خود شان ریختند و هر کدام

از درویشهای مذکور فوق در صف دیگر بودند بعضی از سنیهای خودشان
برداشته درویشی در هر شهر مدح منقبت جناب مولا را میخواندند
و ایشان در عقب او صدای یا علی یا علی را بلند میکردند با این نحو
متوجه کوچه و بازار گشته اند این خبر با جاسوسان به ازدخان ملعون
رسیدن لعن ملعون این را شنید مثل جهنم زبانه کشید حکم نمود که ایشان
را گرفته بیاورید ایشان متوجه درویشان شدند که ایشان را
به هستی ازدخان ببرند از این طرف شیخ حیدر مرتضی علی خبردار شده
بیکی اتفاق نموده جان بازی کرده یکجا ریختند خودشان را بر ازدخان
ملعون را بدرک اسفل فرستادند و بعضی موالیان او را هم بر جهنم
روانه کردند و بعد از آن شاه اسمعیل را بر تخت سلطنت نشا
ندند ابتدای همین سلسله از آن است سوال نمودند ابتدای سالک
از کی میرسد در جواب فرمودند ابتدای درویشی از شاه نعمت الله ولی
اعداد سه مقام میرسد ابتدای خاکسار جلال الدین حیدر میرسد و
طریقه خاکسار طریقه ایست باطل از برای آنکه صاحب بدعت

اندر شریعت

اندر شریعت جناب محمد المصطفی صلعم را منکر هستند بمذهب
جناب امام جعفر الصادق ع مستقیم نیستند و در شریعت
جناب نبوی قایل نیستند و منکر شریعت هستند و میگویند ما
اهل طریقت هستیم شریعت از ما ساقط است و نماز نخوانند
و روزه نمیگیرند و زن نمیگیرند و هم دیگر رسیدند بعوض سلام میگویند
یا علی مدد میگویند در عوض سلام در وقت طعام خوردن بسم الله
نمیگویند و بعد از طعام حمد و ثنای الهی را بجا نمیآرند و ختنه نمیشوند و
طریقه باطل درویشی گرفته اند در راه میروند و صاحب بدعت اند
بر هم جنان الحذر ملاقات کردن حرام است ~~و صحبت ایشان~~

سوال نمودند ایشان از بابت خدمت در طریقت مراتب خدمت
فرق دارد یا نه جواب فرمودند ایشان خدمت ایشان هر چاری یک
جانب با هم ازقای بیایند یک روز مراتب خدمت زیاده است از جهت
آنکه ایشان خدمت چهار منزل مقام دارد و چهار وسیله صاحب
هر چاری سه منزل سه مقام دارد و سه وسیله ایشان خدمت
نایب تفاوت است درویشی تفاوت نایب مفرد است
درویش مفرد و درویش نایب و درویش اختیار می باشد

درویشی اختیار نماید سرکار نقیب است دیگر سوال نمودند کودک ابدال چکیده پر لسان نه چمیده پر لسان در مراتب فرق دارد یا نه در جواب فرمودند که کودک چکیده صاحب خانه و دار سر باشد و کودک ابدال چمیده جدید است و کودک ابدال چکیده قابل تکیه آینه مقابل اختیار می باشد

سوال نمودند که در عجم طالب خدمت خدمت خود را تمام نموده باشد

رسم راه طریق بقانون درویشهای ما تقدم تا مرشد او را قابل نه نموده باشد و وعده معین طالب بسر رسیده باشد و لیکن در آن وقت می تواند لسان خدمتی یا پرواز بدر ویشی دیگر بار بدهد یا نه در جواب فرمودند لسان بر نمی گردد هر چه مرشد خود در حیات است نمی تواند بدیگر لسان بدهد مگر در آن وقت لیکن قابل نه باشد در مجلس طریق ثابت کنند که مرشدش بنده را قابل نه نموده است بعد از ثابت کردن می تواند لیکن در مدت معین خود هر چه مداخل کرده است نصف آنرا از مرشد بگیرند یا آنکه مرید مرشد هر دو راضی باشند تجدید خدمت نماید در عوض لیکن مدت هر چه مداخل می کند مال خود طالب می باشد مرشد او را قابل نماید

دالا نمی تواند

دالا نمی تواند دوباره لسان بدرویش دیگران بدهد و اگر صاحب آن درویش طالب پیر فروش باشد در عجم صاحب کسوت برام ستگر فاک باشد صاحب کسوت یا صاحب لسان باشد منگی سنجاک رخانه باشد طالب عجم بشود می تواند او را لنگ گردان نمایند و او را لسان او را بکشند نوع دویم عجم باشد یا صاحب کسوت یا صاحب لسان و مرید ایراد مرشد خود بگیرد و در طریقت ثابت کند و بفتوای درویشهای ما تقدم ثابت کند که مرشد من شهید است یعنی عضو و بدن او ناقص است و شهید و یا مجلای او لقوه است یعنی بقانون فقر بقاپی اختیاری نیامده است و خود این درویش بی کسوت باشد این عیبها را ثابت طریقت کند می تواند بدرویش دیگران لسان بدهد و الا نمی تواند نوع سیم درویش اختیار لسان کبیر آن کشیک

باشد و منکر مرید خود باشد و بگوید من ترا نمی خواهم بخشیدم بهر درو
یش لسان می دهی بده و مرخص شو در آنحال آن درویش می تواند
لسان به دیگران بدهد والا نمیتواند سؤال نمودن از برای درویش
قضاوت چند وسیله میرسد در جواب فرموده که درویش صاحب

لسان هر دارد سه وسیله سه منزل مقام دارد وسیلهٔ اول تاج دوم سفره
سیم تبرزین منزل مقام اول تسلیم الله دوم ضرمن سیم معره که بندد لب
صاحب خدمت سه منزل سه مقام دارد سه وسیله یک منزل مقام
یک وسیله در نیابت قضاوت دارد و در درویشی قضاوت پنج منزل مقام دارد
پنج وسیله پنج منزل مقام اول تسلیم الله دوم ضرمن سیم معره که بندد چهارم بار
سه بازار پنجم لنگر خوانی در نیابت مفرد وسیله اول تاج دوم سفره سیم
تبرزین چهارم کشکول پنجم احرامی و وسیلهٔ عصا او در نیابت مفرد دارد
در درویشی مفرد هفت منزل مقام دارد هفت وسیله منزل مقام
ضرمن دوم کل کبری سیم بار سه بازار چهارم لنگر خوانی پنجم ... کار
درویشان اختیار ششم لسان گرفتن یک نفر مرید هفتم نیابت اختیار
وسیله اول تاج دوم سفره سیم تبرزین چهارم کشکول پنجم احرامی ششم
عصا هفتم چهار ... هشتم رشته که در نیابت اختیار در معرکه ها
گرفتند

می تواند حرف بزند و یک شاگرد بمفرد ابدالی برسد که لسان اورا
بگیرد و غیرازین قرار نفر مودند سؤال نمودن که آیا در وقت گرفت
گرفتن قضاوت یا مفرد ابدالی چند پیر لازم می شود در جواب فرموده
از برای درویش قضاوت دو قاچی دارد دو پیر لازم می شود
مفرد سه قاچی و سه پیر دارد و اختیار چهار قاچی و چهار پیر دارد صاحب ... یک قاچی دارد ...
که درویش اختیار باشد و مجلای او صحیح باشد بمهر چهار پیر اختیاری
رسیده باشد و در اعضای او ناقص نباشد و چهار پیر از ایشان
راضی باشند یکی دیگر پیر دلیل و یکی دیگر پیر ارشاد و اگر مقدور
نباشد دو نفر درویش اختیار و یک نفر درویش اختیار کفایت
میکند که پیر ارشاد باشد به نیابت پیر دلیل او را به قاچی فقر
در آورد که پیر دلیل و قف است عیب ندارد در غایب باشد سؤال
نمودن که آیا بیک مجلس می توان قضاوت مفرد ابدالی می توان

کرفت یا نه جواب فرموده قرار کرده اند که یک مجالس می توانی کوت
قضاوت مفرد ابدال را داد بشرط آنکه مجالس هیفده سلسله را بچیند
از قاپی فقر قضاوت درآورده و پنج منزل قضاوت را طی
نماید به پای عصا بدست پیر ارشاد بسپارد و رموزات قضاوت را
آگاه نمایند بعد از آن سه صلوات بر محمد و آل او بفرستند هر باره
و اگر داند پیر دلیل از قاپی فقر مفرد ابدالی درآورد هفت منزل
مفرد ابدالی را طی نماید به پای کتاب ... بدست پیر
ارشاد بسپارد و پیر ارشاد از رموزات مفرد ابدالی آگاه نماید
تاج بر سر او بگذارد و کمر او به بندد و فاتحه در حق ایشان بخواند
و مرخص فرماید و اگر در جای اختیار باشد می تواند کار اختیار را
بکند یعنی در میدان میان معرکه مداحی نماید اگر اختیار حاضر

باشد



حاضر باشد نمی تواند مگر باذن درویش اختیار و الا نمی تواند
سؤال نمودن که آیا مجلای قضاوت و مفرد ابدالی را کجا می توان داد
و در جواب فرمودند به هر شهری و به هر قریه و به هر بلادی حتی بر سر کوه
باشد بشرط آنکه وسیله که در مجلس هیفده سلسله مهیا باشد می
توان داد و ... اختیاری را باید به هفت شهرهای ایران ار
شاد کنند که در تحت تصرف ایران بوده باشد نه در سایر مملکت
سلاطین دیگر باشد و کمیت اختیاری را باید به هفت شهر ایران
ارشاد کرد اول آن شهرها مشهد مقدس میباشد بدلیل آنکه
پای تخت علی ابن موسی الرضا علیه السلام است شهر دویم دار
السلطنه تبریز عشرت انگیز بدلیل آنکه پای تخت قدمگاه قایم
آل محمد می باشد شهر سیم دار العلم شیراز بدلیل آنکه پای تخت

شاه چراغ برادر بزرگ علی ابن موسی الرضا می باشد شهر چهارم دار

الارشاد اردبیل بدلیل آنکه پای تخت شیخ صفی اعلا الله مقامه

میباشد شهر پنجم دار السلطنه اصفهان بدلیل آنکه پای تخت

پادشاهان صفویه اعلا الله مقامهم میباشد شهر ششم دار السلطنه

قزوین بدلیل آنکه پای تخت جناب شهزاده حسین است

شهر هفتم دار الخلافه طهران بدلیل آنکه پای تخت پادشاهان

صاحب سکه میباشد غیر ازین هفت شهر مذکور نه در ایران

نه در خاک سلاطین دیگر قرار نفرمودند ارشاد کردن درویش

اختیار را سوال نمودند که آیا چهار پیر در این شهرهای مذکوره

(پیر ارشاد)

مهیا نباشد یک نفر درویش اختیار می تواند ارشاد کند یا نه جواب می تواند بشرط آنکه

بشود که صاحب علم باشد و پیر دعائی شود که سرکار نقیب باشد و پیر

دلیل

دلیلیم هم نمی تواند الا پیر ارشاد اگر پیر دیگر که پیر نظر باشد صاحب علم

یا پیر دعا که نقیب باشد یا پیر دلیل لقو میباشد باید دوباره مجددا

از قاپی بیاورد سوال نمودن آیا کسی میتواند کسوت قضاوت و مفرد

ابدالی و اختیاری را هر سه را یک مجلس بگیرد یا نه در جواب فرمودند

فرمودند نمی شود هر سه را یک مجلس بگیرد الا قضاوت مفرد

ابدالی را با آن شرطیکه پیش از آن ذکر شد و الا اختیاری میان

مفرد اختیاری باید چهل روز فاصله باشد سوال نمودند آیا از

آن چهار پیر دلیل مجلی را مهر ننماید لغو می شود یا نه جواب

فرمودند لغو نمی شود اما چه قدر مجلی را پیر دلیل مهر ننموده است

مرید نمی تواند در مجلس طریق پیر دلیل بشود و اگر پیر ارشاد

مهر ننماید مجلای او لغو نمی شود اما نمی تواند پیر ارشاد بشود و ارشاد کند

واگر پیر نظر که صاحب علم باشد مجلای او لغو نمی شود اما درولا
یتها باو نوبه معرکه نمیدهند واگر پیر چهارم که پیر دعاگشت
که نقیب میباشد مجلا را اگر مهر ننماید مجلای او لغو نمی شود
واما در هیچ مجلس طریقت نمی تواند خطبه وفاتحه بخواند واگر
این چهار پیر مهر ننمایند مجلا را مجلای او لغو میباشد نه دلیل
می تواند بشود ونه ارشاد می تواند نماید ونه باو نوبه معرکه میرسد
ونه خطبه ونه فاتحه می تواند بخواند بقاپی آوردن او لغو
وکسوت او باطل است باید چهار پیر را رضا نماید تا مهر نمایند
اگر هر چهار پیر رضا نباشند لغو باشد سؤال نمودند که آیا درویش
عجم می تواند طلب بکند یانه درجواب فرمودند بلی سانی
یکمرتبه باو طلب میرسد بشرط اینکه یک خاکسار صاحب کسوت

درنزد

درنزد او باشد ازجهة آنکه دوده را علم نماید سوال نمودند که آیا
درویش خاکسار صاحب کسوت می تواند درویش عجم باشد
اگر روز اول ندانسته که درویش خاکسار شد اگر بعد [illegible] شد عیب ندارد
یانه درجواب فرمودند النگ گردان نمایند یعنی کل اورا تیغ
بزنند چپ وراست وحمام ببرند خراش وتراش نمایند وتوبه کنند
غسل طریقت نماید بعد از آن اورا از قاپی [illegible] درآورند
بعد از قضاوت چهل روز فاصله درمیان باشد بعد از آن
از قاپی اختیاری درآورند اگر دانسته خاکسار شده توبه او قبول نیست درعجم خانه اورا نگوئید
درویش خاکسار را به قاپی مفرد ابدالی درآوردن ضرورست
از این چهار نفر درویش خاکسار وچاووش ودلاک ولوطی
طالب عجم نشود اول قالچی لسان درآورند بعد قاپی قضاوت
درآورند تا اختیاری رسد زیرای این چهار نفر که مذکور شد قاپی

مفرد ابدالی را قرار نفر مودند از قضاوت میرود به اختیاری

سؤال نمودن که درویش خاکسار صاحب کسوت و صاحب چراغ رقمی

می تواند معرکه نماید یا نه در جواب فرمودند که قرار نفرمودند از

برای درویش خاکسار معرکه نمودن و پرسی بازار و گل کری و خرج

گدایی را و الّا در عرض چهل روز یک طلب باو میرسد و در عوض

آن چهل روز هفته یکمرتبه پرسی بازار را باو ارزانی نمودن

از جهت خرجی دم عوض آنکه سالی یکمرتبه را بعجم طلب کردن داده اند

بعوض او پرس بازار عجم را باو ارزانی نمودن و درویش خا

کسار را طلب میرسد و شیدلاه و کار دیگر قرار نفرمودند

سؤال نمودند که آیا ازین وسیله های عال عجم کدام یکی میباشد

و در جواب فرمودند که وسیله های عجم باین تفصیل می باشد

اوّل

اول تاج کتیبه دار دویم کل تاج دوازده ترک سیم شهبازی چهارم

کشکول دهن پوشیده پنجم تعلیمی ششم سنگ قناعت هفتم

کمند وحدت هشتم صندلی نهم تبرزین قنبری دهم رشتی که

کتیبه باشد یازدهم جزوی دوازدهم کتاب فال وسیلهٔ خاکسار

که باو ارزانی نمود باشد باین تفصیل اوّل تاج بی کتیبه چهار ترک

دویم کشکول دهن باز سیم چیت تار چهارم جولبندی

پنجم پوست تخت ششم منتشا هفتم تبرزین ماه پیکر هشتم

خرقه نهم غیظه دهم شیدای یازدهم جوز دان دوازدهم شاخ نفری

این دوازده وسیله را از برای درویش خاکسار ارزانی فرمودند

سؤال نمودند که آیا درویش خاکسار چاووش را می تواند ارشاد نماید

یا نه و در جواب فرمودند قرار نفرموده اند درویش خاکسار غیر درویش

کسی ارشاد نمی تواند نماید و این هفده سلسله مطیع درویش

عجم باشد و رشته درویش عجم بگردن هفده سلسله می باشد

باید از عجم ارشاد بشود و دلیل انکه اثبات هفده سلسله در نزد

درویش عجم میباشد درویشهای ما تقدم چنان قرار فرموده اند

سؤال نمودند که آیا درویش سالک می تواند طلب نماید و یا معرکه

نماید در جواب فرمودند درویش سالک نه طلب می کند و نه

معرکه می تواند بکند باید گوشه نشین باشد و ورد و اوراد خود نماید

و روز هفت در خانه برود و نون بگیرد و گذران خود نماید و الا زیادتی

بروی حرام است سؤال نمودند که آیا درویش سالک بدوده خاکسار

است در جواب فرمودند که درویش سالک دخلی بخاکساری ندارد

دوده شاه نعمت الله است و خاکسار هم دوده جانی حقانیت می باشد

سؤال

سؤال نمودند که درویش سالک را وسیله چه قرار داده اند در جواب

فرمودند هر وسیله از خاکسار هر وسیله از عجم میرسد و سبیله عجم

اول شهبازی در هر راسه بجد هر تم عصا و وسیله خاکسار اول

بست لخت از برای زیر انداختن هر تم خرقه از برای پوشیدن

غیر از این قرار نفرموده اند و سؤال نمودند که درویش خانه چند هر ده

و چند خانه دار می باشد در جواب فرمودند هجده هر ده و چهارده

خانه دار و هفده سلسله می باشد سؤال نمودند که در هیچ خانه مرید

دختر مرشد خود را می تواند گرفت یا نه در جواب فرمودند بلی میتواند گرفت

بدلیل انکه هیچ منکر شریعت جناب نبوی نیست در شریعت نبوی جایز

فرموده اند سؤال نمودند درویش اختیار می تواند که پسر خود را ارشاد

نماید یا نه در جواب فرمودند در هیچ خانه درویش اختیار پسر خود را ارشاد

نمی تواند

کند اگر اختیار نباشد صاحب علم باشد باید پیر شیخ خدمت

درویشهای دیگر نماید تا ارشاد شود پدر پسر خود را نمی تواند ارشاد

بکند سؤال نمودند که طلای درویش اختیار را نقیب سرکوبت

می‌تواند مهر بکند سید باشد یا نه در جواب فرمودند علمای درویشی ا
اختیار را باید صاحب کسوت مهر نماید یا نقیب باشد و یا سایر هفده
سلسله‌ها کسوت مهر نماید لغو می‌شود یا علمای اختیار یا صفرد قلفات
بالسان ناچیزی کسوت مهر نماید لغو می‌شود پس قدمها با
لادست بهشی قدمها مهر نماید لغو می‌شود سوال نمودند بدرد
بیشی اختیار چند مقام چند منزل و چند وسیله می‌رسد در جواب
فرمودند دوازده مقام و دوازده منزل و دوازده وسیله می‌رسد
منزل اول تاج منزل دوم شمشیر منزل سیم تنبوره منزل چهارم
کشکول منزل پنجم احرام منزل ششم عصا منزل هفتم چهل تاره
منزل هشتم ارشو کیسه منزل نهم کیتاب منزل دهم سنگ قنا
عنت منزل یازدهم حلقه منزل دوازدهم مجال مقام اول شکر
الله مقام دوم [illegible] کلاه مقام سیم [illegible] از خانه بیرون کردن
مقام چهارم [illegible] بازار مقام پنجم [illegible] در کردن مقام ششم
لذت خواب مقام هفتم طلب خاکسار سال یک دفعه مقام هشتم

نوبه مولع

نوبه مولع مقام نهم در معرکه کتب در کردن مقام دهم ارشاد نمودن
مقام یازدهم در معرکه رو ضد [illegible] شستن مقام دوازدهم حقه
فاتحه تکبیر و خطبه خواندن [illegible] طریق ما مساجد را با تکیه‌ها
دانستن [illegible] تربت سید الشهدا ع بر دو بشی اختیار ارزانی فرمودند

مقصد ششم در احکام نظم و اثبات مقام منزل وسیله‌ها
می‌باشد و آن مشتمل است بر پنج باب باب اول در بیان آداب اثبات
نمودن شیخ‌های هفده سلسله می‌باشد

مقام اول

الصلوة الصلوة کشم نعره آه	منم که طالب صحبت رسیدم این درگاه
زهی مرشد کامل اجازتی طلبم	بیا که [illegible] تماشا کنید آگاه
رخصت بسم الله عشق سلام	میکنم بر رخ این جمع تمام
اهل معنی همه یکجا جمع اند	بر یکی عشق الست بر جمله سلام
اول کار را بسم الله	لب کشا تا زنم بسم الله
حمد توحید خدا زنم بسم الله	بعد از آن نعت مصطفی زنم بسم الله
مدحت شاه اولیا زنم بسم الله	از جناب نقیب [illegible] بر در

نور پر دعای این کشور — همه کار او تو سید سرور
بستان شمع رخی مظفرا — پیر اهل دعا زبسم الله
هر دم بجلوه سوی پیر نظر — یعنی صاحب لوای خوش منظر
بر من بنواز لطف نگر — شمع از کف بگیر ای سرور

پیر صاحب لوا زبسم الله

من روز در جهان شادم — که به فرمان تو ... دادم
نسبت غیر از تو پیر ارشادم — بستان شعرا بکس یادم

پیر ارشاد ما زبسم الله

ای دمی بجسم روح دمید — تخت داور تو از بهشت خرید
روضه خوانی نوازش شاه شهید — شمع در کفم زبانه کشید

بلبل گلشن بکار زبسم الله

ای گل گلشن فنون ادب — فخر رابعه ردم صعب
قاری علم و دین شاه عرب — شمع ما را زبهر خود بطلب

قاری مصحف خدا زبسم الله

ای گل دلکم

ای به گل دسته‌ها بونت نماز — همگی ما بانگ خوش بلحن حجاز
چون توی عندلیب گلشن راز — گیر این شعر ابریشم نیاز

انف از صباه زبسم الله

ای که خواهی مرا ببوی نجف — در دلم هست آرزوی نجف
شب و روزم بجستجوی نجف — شمع ما را رسان ببوی نجف

طاووس کربلا زبسم الله

کی دلا که ابن زنسلمان است — شیره‌ها که مسلمان است
زنده بر فرق تو درافشان است — شمع ما کی قبول احسان است

محرم کار ما زبسم الله

ای نکو منظر رفیع مقام — نور صاحب مقام در حکام
مشتری طلعتان بسوی تو رام — شمع داری اگر در این ایام

همه گویند خوش لقا زبسم الله

هر دم ترا است سراج — کسب کار ترا همه محتاج
بافت اسباب به توسی از تو علاج — از من اندم بکن شمع رواج

به شود کارها زبسم الله

ای به کفاش توسی چرلن | راضی باید از تو اهل جهان

بکشا از کرم کف احسان | هدیه شعرا زمین بستان

خادم او لیا ز بسم الله

ای هویدا ز صحفه رویت | پهلوان زطاق ابرویت

گشت بزیر ناو نیت | شعاور نثار بازویت

خلق گویند مرحبا ز بسم الله

ای توی ضرب کبر بزم هنر | کهنه سوار عندلیب خوش منظر

اگر خلق را توی رهبر | شیخ روشن بگیر ای سردر

ارض دلربا ز بسم الله

ای نکوکار شاه فن وا | از تو هر کهنه سفره فقرا

از تو سیر گشته شاه و گدا | شیخ ما را بگیر بهر خدا

شود مطلب روا ز بسم الله

مرد طباخ نبی صفا دارد | در پس پرده صد نوا دارد

ادز بن

روز شب دست بر دعا دارد | هر چه مطلب ز شیخ ما دارد

بد بد خالق سما ز بسم الله

نخل بندی که بخت هما یت | من بقربان قد بالایت

عاشقم بر جمال زیبایت | شیخ دهم بر هوای سودایت

بنده خاص کبریا ز بسم الله

مرد نقاش در صنایع کاری | هر برد بهره از تو نکاری

رمه فن عجب سبب کاری | شیخ ما را اگر نگه داری

تا نبی بلا ز بسم الله

هر وقت بت خلیل الله | شده فرزند او ذبیح الله

در عوض آمده بهشت الله | شیخ دارم نیاز اهل الله

چون شود کارها ز بسم الله

هر سقا ز بهر ناس است | تیغ او تیز تر ز الماس است

در کمر کج ترا ز فرداس است | شیخ ما در نیاز عباس است

چاکر شاه کربلا ز بسم الله

وتر معزز زکس نداری باک   خوشی با کرده زنبش پاک

بستان تحفه اسکن غمناک   شده روشن زشمع ما افلاک

درویشی هوا زبسم الله

ای قناعت نسب عیان دارم   چشم حسرت بر آستان دارم

دلم از شوق لامکان دارم   شمع روشن که در لسان دارم

مرد هم خدمت شما زبسم الله

مهد بابر کسی و نالانی   صد تو بیت در ثنا خوانی

سر این خوان را تو مردانی   باید این بزم را بگردانی

تا بخوانند کرد را زبسم الله

الهی از رحمت جرم و خطای عام بخشی   گناه به محمد (ص) امام بخشی

دعا بدادیم و رسیدند اینجا   در آخر الفی یاران بگیر بابلا

سید شیخ نقیب ملا آخان   جادوگر شی دم شوقان و مرثیه خوان

مرد نیز را کفشی حرز شاطر   پهلوان ضرب بگیر با سقا

مرد بقال نعل بند و حمامی   شخص قصاب آشپز و سلمانی

هر کسی حاجت بود یارب   همگی را رسان تو بر مطلب

خصوص مرشد مجمع طریقت   که نموده قبول خدمت را

مطلبشی برآر بجان حسین   کن حاجتی بجاکرمان حسین

نظری کن ز لطف جاه علی   در طریقت نشسته کان علی

بهر شادی ارواح تا تراهست حیات نقیب یکی بخواند فاتحه صلوات
بعد از فاتحه پیشی برادر شاه دعا دست بسر راه نو بنزر با نشنید و دست راست
دامن مرشد بود راه بگردد این رباعی را بخواند رباعی الثیت نظم

مرشد کامل طریقت راه مقام دوم طالب خدمتم در این درگاه

ناامیدم شما نفرمائید   خاطر حضرت ولی الله

بعد از خواندن رباعی بر سر طرح چهار وسیله نشیند زانوی راست
بر زمین باشد زانوی چپ بلند دست راست را دراز کند بر
چهار وسیله اول رخصت از حضار طلبی بکرد بعد از آن اثبات کند نماید
سید شیخ نقیب اجتبا ران رخصت است   نقد و صلاح درویشی بخندید زنم رخصت

صاحبان لوث آنان که باشند بی قدم
عارفان سلسله مردود بلقن رغبت

این جام که یادگار عباس صفت
سقای لب تشنگان زبان نامی است

در مذهب بعد آید شنا از ظلم یزید
هزار جان بفدای که نام عباس است

شاهی که سرش مظهر انوار جلیست
مدهوشی بدلم که نشئه ازلم زلیست

از آتش فلک ابراهیم همه اوست
یعنی که چهار عنصر چهار علیست

این لنگ نشانه ز سلمان باشد
در سلسله هم نقیب نمایان باشد

در دنیا و عقبا همه جا کار آید
گر کافر گیرد مسلمان باشد

این هست نشانه جلیل می‌باشد
آفریده رب جلیل می‌باشد

وسیله است یکی در طریقت سالک
درخانه هیچ چون ذلیل می‌باشد

برهنه شود لنگ در کمر ببندد دقیقه در آتش اندازد عرق
چایی در کنار زده است پنج عدد شمع روشن بر دست پیر دلیل
باشد و طالب شروع کند حمد نعت خواندن باب ۵م در بیان
آداب اشیاء مقام منزل وسیله‌ها اعتبار می‌باشد

[illegible] محمد رضا ابن [illegible]

کنم تحمید خدا ابتدا و رسم الله
که نام اوست سر کار بار بسم الله

نمود چرخ فلک را بنا ز بسم الله
بیافرید زمین و سما ز بسم الله

سپرده بر ید جلال ک ز بسم الله

ز بعد حمد خدا نعت شاه هر سرا
نمایم از دل و جان درود خویش صبح و مسا

که ذات اوست حمزه ز غیب کرده لطا
همان شفیع خلایق بود بروز جزا

که هست حاکم فرمان روا ز بسم الله

ز بعد نعت نبی نبازم در صفت علی
کنم بمدح شهی شاه دین علی ولی

لام کل خلایق لسان لم یزلی
گرفته قلعه خیبر بدوز دست یلی

جدا نموده حق از دلها ز بسم الله

اول سلام بر شاه زمان ملک حرم
دوم سلام بر شاه صاحبان حق علم

سیم سلام به پیران اصفیا عجم
چهارم که بود مرشدان اهل قدم

به پنجم اندوه باغ تکا ز بسم الله

ز شیخ سید سادات عارفان رفعت
ز مردان بهر فقر مرشدان رحمت

ز خواص عام تمامی سخنوران رفعت | ز شاه گشته جالس بجای یکان رفعت

ده بید رفعت اکنون مرا ز بسم الله

مقام سیم

ارشد کاملان این مجلس | مرشدان کاملان این مجلس

با همانم اندرون نادری مرشد گوید بابا بابیم میان این مجلس

قاپو اول

هزار شکر برین حق تعالی | گشوده قاپی اول برو ز من اقبال

که هست صاحب فضل و اهل علم کمال | سپرده گشته عینی ایشان مرشد حال

دلیل من سوم از این هنر ز بسم الله

اول ز شوق ز تن تمکث خاک ره دم | سوم بمنزل درویش دل کشاده

نمودم دل بر و درد از محنت غم | گشاده باب مرهم شده طریق قلم

کشیده ام از معانی رها ز بسم الله

منزل اول

شدم بمنزل اول برای این محتاج | کشاده ام بر و در طبقه جهان تاج

کنم مدح علی هم بصاحب معراج | ز لطف شاه نجف از جهان بکردم باج

بجو د امداد واجب مرا ز بسم الله

منزل دوم

پس از فراغت

منزل دوم

پس از فراغت از طریق رنج جفا | روم بمنزل دوم مثال مرد صفا

رسم بخدمت مرشد زنده ز مهر و وفا | گشاده رسید بمن آنجا سفره فقرا

بکردم از همه جا لقمه را ز بسم الله

منزل سیم

روم بمنزل سیم زکوه کم دشت و | که تا کنم دل هر خفته را ز غم آزاد

دعای خیر طمع دارم از دم استاد | تبر بدارم با دشمنان کنم جهاد

سوم ز نارق از این جهان ز بسم الله

مقام چهارم

ز بطن مادر گیتی برهنه شدم عریان | برهنه پای دویدم بجانب میدان

چه آدم آمدم بسوی قطار تاج جهان | گشاد بر من مسکین عارفان احسان

نمود مطلب قلبم روا ز بسم الله

چه بود اول من چو کودک ابدال | گذاشتند حریفان مرا به رشته قال

برون ز توبه شدم صاف هم جواب زلال | هزار شکر برین صنع صانع متعال

نکشته عمر عزیزم فنا ز بسم الله

زکوه کم بقضا و قدر رسیدم الله | کرد روشن معالم کجاست این درگاه

اگر چه از شفقت کمون دهند رأ | که سر با جهان فلک مرزنم بفضل الله

کشم بچوب قلم نقشها ز بسم الله

مقام پنجم

عاشقان عارفان بجمال الله — سالکان مرشدان اهل الله

صاحب نسائم طالب کوثر — مرشد گوید — مسلکشم حق پرست الا الله

رسم پدر که پیری که میکند ارشاد تا پنجم — نموده داد و رحم بروی می استاد

بود که پیر شریعت دهد ز علم یاد — در این زمان که ز حق الیقین ارشاد گردد

ز جعاد کنم ارشاد ما ربسم الله

منزل چهارم

فوم منزل چهارم نهم تا سالی — رسم بقرب تفاوت ز پیر حقانی

شود وسیله که کل ز من ارزانی — روم بیاری تا بار ربانی

کنم اهل کجا داد عا ربسم الله

منزل پنجم

دلم بمنزل چهار نموده ترک قیام — نموده رابطه جرم ز دامن آرام

قدم نهاده نمودم به پنجمی اقدام — که تا رسد بمن الهی وسیله احرام

امیدوارم ما ز الهی ربسم الله

مقام ششم

کنون روم بدر صاحبان طبق علم — امید سلسله پیر دار شاه ملک حرم

از ادر سید ابدال روشناس حرم — کنون ز ذوق گذارم به پیش پیر قدم

به سر صحن زنم پشت پا ربسم الله

شهابی

شها به پیشی تو از راه دور آمده ام — بپای بوسی سلمان چو مور آمده ام

ز راه شوق چو موسی بطور آمده ام — بعد مشقت رنج و فتور آمده ام

بکف هدیه شمار شمار نسیم الله

پیرو مانده بمن برگ سبز نیز آنی — دهم بخدمت اهلی بعد ثناخوانی

که کس نداند غیر از دو چو در دو کار — خدا بداند من دانم تو میدانی

که هست در کف راز ما ربسم الله

مقام هفتم

آمده ام بند دار این درگاه — عاجز و خوار زار این درگاه

صاحب قفا دهم طالب مفرد — مرشد گوید — عارفان مدد یار این درگاه

تا رسیدم

ز لطف خالق بیچون قادر بیچون — به پیش قاپت سیم علم بجه ربا

که هست پیر نظر در طریقت عرفا — که تا نماید و علم الیقین بصدق و صفا

دهند نو به نبی تبرک ربسم الله

منزل ششم

برادر منزل ششم رحانه مرا باشم — چه سایلان در این آستانه مرا باشم

ز راه منزل مفرد یگانه مرا باشم — بلبل بهر عصا هم زمانه مرا باشم

دیگر بعصا شوم من جلا ربسم الله

منزل هفتم

رسیم بمنزل هفتم زچهره گرد غبار   که تا رسد بمن انجاد سید جبار
شوم زراه طریقت مقابل هم کار   کنم مدح حکایت بچارکوی بازار
زبهر نام جلیل دوار بسم الله

مقام هفتم

صلای دست شنیدم زپای برجستم   رسیدم لبهم دست از جهان شستم
ستاده شک طریقت چو در معان بستم   خوا فندک بکمر بنمودم زخفته وارستم
طلاف آمده داخب بهار بسم الله

کنون روم زپی نکته های شاه طریق   نباشدم بجز این مدعای شاه طریق
که سر زنم بدر کبریای شاه طریق   نهاده ام سر خود خاک پای شاه طریق
نباشدم بجز این مدعا ز بسم الله

رسیدم بدر بارگاه درویشان   ستاده پیر شاه راه درویشان
کنم نظاره برخسار ماه درویشان   که تا مقیم شوم در پناه درویشان
منم غلام دبی جدا ز بسم الله

مقام نهم

سپید و نقیب اعتبار درویشان   مرشد مداح باد تا ر درویشان
ایمانم در منزل هفتم سرا   مرشد گردید بابا یتیم در کنار درویشان

السلام

تمام شد چهارم

63

مقام چهارم

رسیدم بدر چار یاران شاه   لقیب سلسله هم یاده رسول الله
که اوست پیر حقیقت تمام اهل الله   سپارد آنکه لطلاق الیقین سالک راه
جدا از دکنم نثار بسم الله

منزل هشتم

بحرکه ببیل طبعم زشاخسار صفات   زبان گشود به مدح قاضی الحاجات
که حمد خالق بیچون کنم شرط صفات   که هست منزل هشتم وسیله‌ام نجات
هزار سجده کنان بدر از بسم الله

منزل نهم

بحرکه هاتف بنسیم رسید گوش خطاب   رود بمنزل نهم باجناب کتاب
که رسم راه طریقت بیاد کار   کنم حقیقت چه کارهای کتاب
کنم مدح نثار خدا از بسم الله

منزل دهم

رسم بمنزل دهم بهزار درد تعب   برد زسینه‌ام حسرت تمام حرد ستادب
دیگر بقا علاقه بغیر چون کشیم لب   زنهد سنگ قناعت کنم جد طلب
کنم قناعت وفا زبسم الله

منزل یازدهم

برم بمنزل دیگر باعتبار پناه   زشیخ شنید سعادت پیر صاحب راه
رعارفان زبا جنت کشان شوق الله   کنند حاجت حنیدل مراد ابن درگاه
منم طلب ثنا اختیار بسم الله

ادای منزل آخر ز بهر نجات — که تا رسد بدینت رد سنای صفات

کنی بجمع داحق ارصه دا عبادت — تا بگیری علم و اداء درجات

بجد و قرآن شده واجب بلا بسم الله

مقام دهم

اگر کسست عاشق لقاء الله — عارف رتبه حق و الله

تا بیابیم در منزل آخر را — یا ببینم ... به کلام الله

مقام یازدهم

شکر خدا آنچه طلب کردم از خدا — بر منتهی مطلبی داده شد رطب

یا رب بحق صلی شفیع الضعفاء — فاغفرلنا بفضلک یا سمیع الدعا

بر من شدم نه حبیب بار بسم الله

چه بلبلان خوش الهام این چمن باشی — غلام حلقه بگوشی شه زمین باشی

امیدوار تو از بخشش حسن باشی — به تخت تاج طلا مهدی این لحن باشی

مقام دوازدهم — مسکن مکان شه او لباس ز بسم الله

رباعی بیعت

حق که علام رحق باشد — در مذهب ولی مطلق باشد

لکن دو علی نشسته رجال ... — این بیعت ها از و محقق باشد

یکتای بجا از قضای بریم خوشتر — بای غزای زافسر جم خوشتر

افتاده کری تقری درویشی — از سروری تمام عالم خوشتر

بار ...

باب سیوم در بیان آداب سوال طالب بر دار ز مرشد جواب گوید

حق حرمت الا الله — طالبم می در این درگاه

آمده ام چونکه بنده در میدان — تا کنم جان و سر بتو قربان

گر کند مرشدم نشان مرا — مر شوم بنده و رسد فرمان

جای دیگر نداریم نشان — از طریقت ندارم هیچ عیان

گر تو لم کنی به ابدالی — طالبم می شما دهم نشان

میدهم می نشان بر داری — بر زنم می مثال شهبازی

در طریقت چنان شوم آگاه — در جا خل شوم سرفرازی

من نشان سه سال سه روز — خون دل میخورم سه سال روز

چون کنید نشان بر دار ز — بهر خود مر روم سه سال سه روز

هر چه گوید آنچه فرماید — سر نه اینجم از که آقا شد

مر دهم جان دل لب بشما — است مرشد و انت مولا شد

سوال بر دار تمام شد — باب چهارم

سوال طالب خدمت

حق دوست الا الله
طالبم من در این درگاه

آمدم چونکه بنده در میدان … تا کنم جان سر بتو قربان

لوگ گفتند مرشدم شان مرا … میشوم بنده در ید فرمان

جای دیگر نداده ایم شان … از طریقت نداریم هیچ علاقه

گر قبولم کنید به ابدالی … طالبم من شما دهیم نشان

خدمت میشوم سه سال سه روز … جان فدا کنم سه سال سه روز

کودک ابدال میشوم یک رنگ … کلب در آستان سه سال سه روز

چونکه کردم برشدم خدمت … دادم من بجای خود زحمت

ترسی دارم بوقت ارشادی … نه شوم بنده قابل کسوت

هرچه گوید آنچه فرماید … سر نه پیچم ازو که آگاه شد

مرد هم جان دل بپای شما … انت مرشد وانت مولای

باب پنجم در بیان آداب جواب مرشد طالب را پرداز

طالب بیاید اندر این میدان … جان سر کند اگر قربان

پیش چون در طریقت این ارکر … طالب راه چون شود پنهان

هستی از این

هستی از این جای دیگر داده من … راست گویند من چه باور کن

هر فروشی میشوی ترا کسوت است … در طریق پنجم یقین تو بدان

طالب خدمت یا پرداز … در جا فیل بگو تو آوازی

تا که آگه شوند این حضار … من بیان کنم سرفرازی

مرکشم من ز راه پرداز وعده با معتبر کن … تو دادی بهر خود سرفرازی وعده با معتبر کن

چون ترا می کشم بی طریق … دفتر اشارد اهل رسم نیاز وعده اتفق

در طریقت طالب راه شما … خانه فقر نه آگاهی شما

پر کرد وضو بناز بپای باز … تا شوی در طریقت آگاهی شما

پرداری تمام شد … باب ششم در بیان

آداب جواب … خدمت مرشد گوید

دهی شما … با خدمت … نشوی منکران در خدمت

کودک ابدال کنی از دل از جان … مرد هم من ترا قفا و تا کسوت

میکشم من … با خدمت برو دعا معتبر … تا نمایم ترا به تربیت برسر دعا معتبر

گر نشوی قابل در طریقت راه … تا بیایم عهده خدمت برو دعا معتبر

در طریقت طالب الله شما | خانهٔ فقر نه آگاهی شما

برکرد هو بساز بیای باز | تا شوی در طریقت آگاهی شما

چون توی طالب لسان طریق | داده هدیت لسان طریق

منزل کودکی شوی داخل | ماری در مقام کونان طریق

بسم الله الرحمن الرحیم ولسانا و

شفتینا و هدیناه النجدین فلا اقتحم العقبة

وما ادراک ما العقبة بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انت الملک الذی لا اله الا انت تا جا تجیبا بسم الله الرحمن الرحیم

وادا رایت مجید انذرت وسروا و

سقاهم ربهم شرابا طهورا گ باب هفتم جواب نقاره

بیاید آنکه اگر هست عارف عاشق | قدم به بزم نهد با ادب شود داخل

اگر که ناقص نا قابل است برگردد | رود بخدمت استاد تا شود کامل

چون صاحب لسان طریق | داده هدیت لسان طریق

منزل کودکی شوی داخل | ماری در مقام کونان طریق

الکون

الکون رسیدی بمنزل جان | باشد آنجا مقام صفات

گر شما طالب وسیله منزل | بیا بقاپی اول در کلام شافوان

مرحبا ای فقیر با خدمت | صد هزاران هزار تو رحمت

اهل مجلس همه بفقر بودند | بشما ارشاد قضاوت گشت

جواب سفر و ابدالی

اینکه گوی حق حرت لا اله الله | چون رسیدی میان منزل ما

گر تو جوهر ز منفردی بیای | بیا بمنزل هفتم بگو ز بسم الله

چون رسیدی مقام درویشان | سرهوی کلام درد بیان

شود آنجا بخانه مفرد | بیا بمنزل آخر تمام درویشان

شل بام کعبه خلیل الله | جواب اقتدار چون بانگ حرت اهل الله

بیا بقای آخر در طریقت ما | طرق طریق بگو وصل الله

باب هفتم در بیان | آداب فاتحه تکبیری باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم برای دعا | لب گشایم اول ثنای خدا

حمد پروردگار بیچون کن — در دولت شک ریب برون کن
کرد خواهی دعاتکه مقبول — دائما ورد کن درود رسول
بار الها بجاه قرب نبی — برسولت محمد عربی
وصی زاده ابو طالب — اسد الله سرور غالب
بحسن جرعه نوشی زهر الم — طوطی سبزه پوشی گلشن غم
به گل باغ سید الثقلین — تشنه کربلا امام حسین
بن لامر که دست ادب شد — سرا و بار ظلم شکسته شد
بعبادات باقر جعفر — هم بموسی کاظم سرور
دشهد حر دانه انکه — ضامن هر غریب در رنجور
بتقی و نقی امام حبیبی — حسن عسکری سرور دین
بظهور امام غایب — مهدی مظهر العجایب
رود بر شیعیان تو روزی کن — جمع شمع دین فروزی کن
که شده روز شیعیان تاریک — آفتاب رخش بکن نزدیک
چونکه فارق شدم ز مدحش — رو کنم حالت شهنشاهی

یارب از لطف بی نهایت خود — در عطا از عنایت خود
نظری کن ز فضل هم احسان — ناصر الدین شهنشه دوران
آن شهنشاه حشمت سلیمان فر — آسمان مسند فلک لشکر
تاج بخش شهان والا جاه — خسرو انجم ستاره سپاه
آنکه گر تیغ برکشد زنگ — لرزه از بیم افتد قیصر
نیزه اش چون عصای موسی گیرد — باطل سحر ظلم و العدوان
گر نهد بر کمان سهام خدنگ — رخنه بردم هند فرنگ
روز میدان که تیغ زنده شکاف — گر کشد لرزه افتدش در قاف
آن شکوه سریر سلطانی — وارث مسند سلیمانی
آفتاب زبهر حشمت جاه — پدر مادران خلق الله
سایه لطف قادر متعال — آفتاب سپهر جاه جلال
حشمت سلطنت نگه دارش — تا بمهدی عمر بسیارش
بهر امید جمله ارواح — انبیاء اولیاء و اهل الله
سیما صاحبان دین مبین — پادشاه آن عدالت آیین

عالمان شیعهٔ فضلا وارثان سرابت اعلا
اهل سادات حرمت سوز هم درادیتی مدح‌خوان مرتقوز
ذاکران مصیبت شهدا حادثان ائمهٔ هدا
قاریان مؤذن پیران عالمان معلم طفلان
پدر و مادران استادان صاحبان حقوق حالان
سائلان امور خیر تمام بانیان هر جد عام
آنکه هیچ بنا نمود رباد آنکه کرد بنای خیرات
مرحمت با فرین ایشان کن هم حشر با شهیدان کسنع
بعد از این حال دین این حقار حشرشان کن بسید ابرار
دیگر از بهر حاجت حقار که درانجا گرفته اند قرار
مطلب جمله را تو ساز روا یکی از لطف دردشان تو دوا
تحت عافیت بیچارگان از عنایت کرم کن برجان
هر کس شعبان کلا رو قرض درادا کن غنی تراشد فرض
آنکه کسی به بهشت حل شدند طالب ذکور فرزندند

بحق حزن

بحق حزن سید الشهدا همه کیر از لطف عطا فرما
کشتی با نجات کن یا رب مهربان را رسان تو بر مطلب
بنده‌ها بده تو آزادی حبسیان را خلاصی کن شادی
آن اسیران که پیش غدرکارند در کف ظالمان گرفتارند
همه کیر را کن از بند سازار زو را قربا خورسند
هر کس فرنگه از وطن جرحت دیش ارزو در دماغ مهجور است
سیما حاجیان بیت الله زایران علی ولی الله
همه گرا بحرمت قرآن سوی اهل عیال برگردان
سیما سلطنی برنم دعا مطلب همه را تو ساز روا
قدم آنکسی که رنج فرموده ره نزدیک چه ایم بوده
هر کس حاجت بود یارب همه کیر را رسان تو بر مطلب
دیگر دفع و نیتی با غفار مطلب خادمان خدمت گار
از جمع شریف خورد کبار از انانسی ذکور این سفار
نظر کن ز لطف جان علی در طریقت نشسته گان علی

حصوص دادا ابن مرشد طالبقرا جهنه پیردی دین باهم ز بعترا

رسان زلطف روشنی بدامی صدور بحق صاحب معراج ختم اهیر

بلطف
نظر سوی سلسله کن از دستی نقشی نفیر بر جنس کن

طلبشی بر آر بجاه صبی کن صاحب بینی بجا کرده صبی

ز بهر شادی ارواح تا تا همت صیاح عجب بابه بخوانند فاتحه مع القوة

جواب کل بانگ

کلت بلا و رشد موری ضامن کو رشد جرکه اجرکه رشد سیر یاصاف شد آسیا جاری شد یار او ر نبو درو نکنند دست بزنیاد درو نکنند دندان خو ر ندا در و نکنند بر معان و صاحب بنی خیر رکت ما خورد یم سیر و شی عیب بخورد تر از دم شاه خیر کیر از دم دواز ده امام و چهارده معصوم کرم علیه همو تمام سد

اثبات نیابت اهل خدمت

ردم بمنزل سیم که تا شوم دو شاد نمایم از دل بر غصه را زغم آزاد

نایب تفاوت باشم از کرم دوم اشاد نبر بدار م د تا کنم کنم یاد

ردم بیاره به باز ارشد از جهسته

اثبات نیابت ور دیش تفاوت

دلم بتر پنجم نمود ترک قیام رمود رابته جرم زدامی اقدام

کنار رسد بمن وسیله احرام در نیابت مفرد با عطا کنم اقدام

تا کنم تکذ خوانی شدم از بسم اله

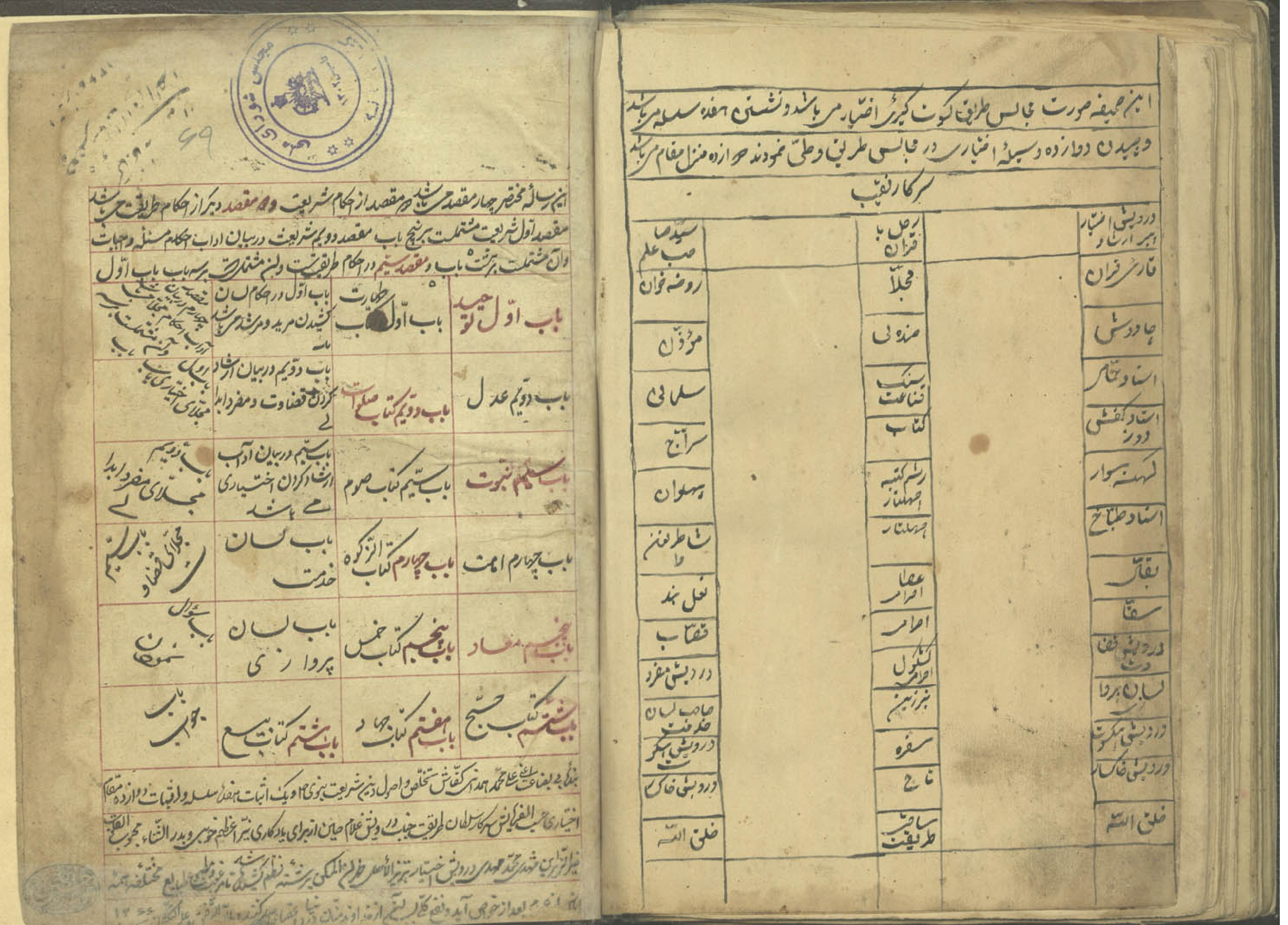
نیابت مفرد

رسم بمنزل هفتم بحجره گرد غبار که تا رسد بمن الحاد وسیله چلتار

ردم بسوی کتبه مقابل هم کار نیابت اختیار بکنم در شد بدار

هم جا در کنم دعا از جسم الله

تمام شد نظم نخو رساله شریعت طایفت اختیاری از برای



این صحیفه صورت مجالس طریقت گوث گیری اختیاری می باشد و نشستن هفده سلسله می باشد
و رسیدن دوازده وسیلهٔ اختیاری در مجالس طریقت وطی نمودند چهارده منزل مقام می باشد

سرکار نقیب

درویشی اختیار پیر ارشاد		رحل با قران		سید صاحب علم
قاری قران		مجلا		روضه خوان
چادر دوش		منزوی		مؤذن
استاد چماق		سنگ قناعت		سلامی
استاد کفشی دوز		کتاب		سراج
کهنه سوار		رشته کنبه چهلتار		پهلوان
استاد طباخ		چهلتار		شاطر
نقال		عصای احرام		نعل بند
سقا		احرام		نقاب
درویشی خدمت		کشکول احرام		درویشی مفرد
لسان بردار		تبرزین		صاحب لسان خدمت
درویشی هکوت		سفره		درویشی هکر
درویشی خاکسار		تاج		درویشی خاکسار
خلق الله		ساحت طریقت		خلق الله

این رساله مختصر چهار مقصد می باشد دو مقصد از احکام شریعت و دو مقصد دیگر از احکام طریقت می باشد
مقصد اول شریعت مشتمل بر پنج باب مقصد دویم شریعت در بیان اداب احکام مسئله وجهات
وان مشتمل بر هشت باب و مقصد سیم در احکام طریقت و آن مشتمل بر سه باب باب اول

باب اول توحید	باب اول کتاب طهارت	باب اول در احکام لسان کشیدن مرید و مرشد می باشد	[illegible]
باب دویم عدل	باب دویم کتاب صلوات	باب دویم در بیان ارشاد گرادن قضاوت و مفرد ابدالی	باب اول مجلای اختیاری
باب سیم نبوت	باب سیم کتاب صوم	باب سیم در بیان آداب ارشاد کردن اختیاری می باشد	باب دویم مجلای مفرد ابدالی
باب چهارم امامت	باب چهارم کتاب زکوة	باب لسان خدمت	باب سیم مجلای قضاوت
باب پنجم معاد	باب پنجم کتاب خمس	باب لسان پروازی	باب سؤال سموّن
باب ششم کتاب حج	باب هفتم کتاب جهاد	باب هشتم کتاب بیع	باب جواب

بندهٔ بی بضاعت علی محمد همدانی کفاش تخلص و اصول دین شریعت نبوی و یک اثبات هفده سلسله و لقبات دوازده مقام
اختیاری حبیب الفقرا این سرکار سلطان طریقت جناب درویش غلام حیدر از برای یادگاری پیر اعظم ... و بدر الثناء محبوب القلب
[illegible]
[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند جان آفرین ۞ حکیم سخن بر زبان آفرین

خداوند بخشنده دستگیر ۞ کریم خطابخش پوزش پذیر

سزاوار آغاز و انجام مقام در هر مقام نام خداوندی است یگانه جل شانه

که سراپرده زرنگاری سپهر زرنگار افراشته بازوی قدرت اوست

بی طناب و بی ستون و فرش منقّش زمین گسترده دست پرنگار ارادت اوست

مشحون بنقشهای گوناگون سبحانه اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون هر روز

سلطان انجم بحکمش بر تخت فیروزانی نشیند و هر شب در میدان فسیح اخضر

عرض بند در طبق سبز چمن چشم گل از ضیای صنعش نشیند در چشم سنبل بستان

در زلف بستان پیچیده نظم ستایش خداوند بخشنده را ۞ که آفرید از

عدم بنده را ۞ بنعمت تسبیح آوینید رنگ ۞ روای خرد بخشد و هوش و دل